



بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در عدم ترادف در قرآن کریم

مؤلف: سید رسول سجادی نسب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در عدم ترادف در قرآن کریم

نویسنده:

سیدرسول سجادی نسب

ناشر چاپی:

راه دکتری

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در عدم ترادف در قرآن کریم
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	فصل اول: کلیات
۱۱	اشاره
۱۲	بیان موضوع
۱۳	سابقه پژوهش
۱۴	سؤالات تحقیق
۱۵	فرضیه ها
۱۵	روش تحقیق
۱۶	نوآوری تحقیق
۱۷	اهمیت و ضرورت
۱۸	۱- مفاهیم و اصطلاحات
۱۸	اشاره
۱۸	نقد:
۱۸	دیدگاه:
۱۸	روش :
۱۹	ترادف:
۲۲	۱-۸ بنت الشاطی
۲۲	۱-۸-۱ شرح حال:
۲۵	۱-۸-۲ آثار و تألیفات بنت الشاطی :
۲۷	۱-۸-۳ جایگاه آثار بنت الشاطی در ایران :
۳۱	۱-۸-۴ کتاب الأعجاز البیانی
۳۳	۲-۸ ترجمه ی الأعجاز البیانی

- ۳۳ اشاره
- ۳۳ الف: نقص و افتادگی در ترجمه: -
- ۳۵ ب: افزودن مطالبی در ترجمه که در متن اصلی نیست: -
- ۳۷ فصل دوم: دیدگاه‌ها در باب ترادف یا عدم ترادف -
- ۳۷ اشاره
- ۳۹ مقدمه
- ۳۹ اشاره
- ۴۰ ۱-۲ وجود ترادف در زبان عربی و قرآن کریم -
- ۴۰ اشاره
- ۴۳ ۱-۱-۲ سبب و عوامل ترادف -
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ ۱-تداخل گویش‌ها و لهجه‌ها -
- ۴۴ ۲-تلقی واحد از اسم و صفت -
- ۴۵ ۳- وام‌گیری از زبان‌های دیگر -
- ۴۵ ۴- تطوّر زبانی -
- ۴۷ ۲-۱-۲ فوائد ترادف -
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ ۱-گسترش طرق بیان -
- ۴۷ ۲-امکان استفاده از کلمات فصیح‌تر -
- ۴۸ ۳-تفنن در عبارت -
- ۴۸ ۴-توسعه در الفاظ -
- ۴۹ ۲-۲ عدم ترادف در زبان عربی و قرآن کریم -
- ۴۹ ۲-۲-۱ مخالفان ترادف -
- ۵۰ ۲-۲-۲ ادله‌ی منکران ترادف -
- ۵۰ اشاره
- ۵۱ ۱-وضع هر کلمه برای یک معنای خاص -

- ۵۱ ۲- ارائه تعریف خاص از مترادف .
- ۵۲ ۳- تفکیک میان مترادف تام و ناقص
- ۵۲ ۴- تفکیک میان اسم و صفت
- ۵۳ ۳- وجود مترادف در زبان عربی و عدم آن در قرآن کریم
- ۵۳ ۴- نظر مختار
- ۵۳ اشاره
- ۵۴ ۱- اصل عدم مترادف در قرآن کریم
- ۵۵ ۲- قرآن کریم معیار شناخت تمایز معانی
- ۵۶ ۳- قرآن کریم پایه گذار تفاوت معنایی
- ۵۷ خلاصه و نتیجه ی فصل دوم:
- ۵۸ فصل سوم: بیان دیدگاه و روش بنت الشاطی در باب عدم مترادف در قرآن
- ۵۸ اشاره
- ۶۰ ۱- ۳- تعریف بنت الشاطی از مترادف
- ۶۱ ۲- ۳- دیدگاه بنت الشاطی در موضوع مترادف در زبان عربی
- ۶۳ ۳- ۳- دیدگاه بنت الشاطی در موضوع مترادف در قرآن
- ۶۴ ۴- ۳- مبانی بنت الشاطی در عدم مترادف
- ۶۴ ۱- ۴- ۳- تعدد گویش ها و تفاوت زبان ها
- ۶۵ ۲- ۴- ۳- معنای خاص قرآنی
- ۶۶ ۵- ۳- منابع شناخت واژه ها از نظر بنت الشاطی
- ۶۷ ۶- ۳- روش بنت الشاطی در اثبات عدم مترادف میان واژه ها
- ۶۹ ۷- ۳- نمونه هایی از روش استادانه ی بنت الشاطی در تبیین عدم مترادف بین کلمات
- ۶۹ ۱- ۷- ۳- رؤیا و حلم
- ۷۳ ۲- ۷- ۳- نأی و بُعد
- ۷۶ ۳- ۷- ۳- أُنْدَاد
- ۸۰ ۸- ۳- خلاصه و نتیجه
- ۸۱ فصل چهارم: نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در باب عدم مترادف در قرآن

۸۱ اشاره
۸۳ ۴-۱ بررسی و نقد دیدگاه بنت الشاطی
۸۳ اشاره
۸۳ ۱- برداشت از بعضی آیات قرآن کریم
۸۴ ۲- نبود شاهدهی مبنی بر فهم اعراب عصر نزول از عدم ترادف
۸۴ ۳- توجه به معنای خاص کلمه جدای از سیاق
۸۵ ۴- اعتراف غیر مستقیم بنت الشاطی به وجود ترادف در قرآن
۸۵ ۵- اعتراف برخی از طرفداران عدم ترادف در قرآن به ناتوانی در اثبات
۸۶ ۶- ماهیت اثبات عدم ترادف ماهیتی، دست نیافتنی
۸۷ بررسی و نقد روش بنت الشاطی
۸۷ اشاره
۸۷ ۱- ۴-۲ آنس و أبصر
۸۷ اشاره
۸۷ بررسی و نقد
۹۰ ۲- ۴-۲ حلف و قسم
۹۰ اشاره
۹۰ بررسی و نقد :
۹۲ ۳- ۴-۲ زوج و امرأه
۹۲ اشاره
۹۳ بررسی و نقد
۹۵ ۴- ۴-۲ آنس و انسان
۹۵ اشاره
۹۵ بررسی و نقد
۹۷ ۵- ۴-۲ نعمت و نعیم
۹۷ اشاره
۹۷ بررسی و نقد

- ۴-۲-۶ یؤیّد و یقوی (از مسائل نافع ابن ازرق) ۱۰۲
- اشاره ۱۰۲
- ترجمه ۱۰۲
- ۴-۲-۷ ألفی و وّجد (از مسائل نافع ابن ازرق) ۱۰۴
- اعتراف بنت الشاطی به ناتوانی در اثبات عدم ترادف ۱۰۴
- ۴-۲-۸ « فاز » و « سعید و نجا » (از مسائل نافع ابن ازرق) ۱۰۷
- تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی ۱۰۷
- بررسی و نقد ۱۰۸
- ۴-۲-۹ « سواء » و « عدل » ۱۰۹
- اشاره ۱۰۹
- ترجمه: ۱۰۹
- ۴-۲-۱۰ « فلک و سفینه » و مشحون و الممتلئه ۱۱۱
- اشاره ۱۱۱
- ترجمه: ۱۱۲
- خلاصه و نتیجه: ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- منابع و مأخذ ۱۱۵
- درباره مرکز ۱۱۸

بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در عدم ترادف در قرآن کریم

مشخصات کتاب

سرشناسه: سجادی نسب، سیدرسول، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در عدم ترادف در قرآن کریم / مولف سیدرسول سجادی نسب.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات راه دکتري، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهري: ۱۱۶ ص.؛ ۲۲ × ۲۹ س م.

شابك: ۱۸۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۴۱-۳۱-۵:

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۰۵ - ۱۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: بنت الشاطی، عایشه -- نقد و تفسیر

موضوع: Bint al - Shati -- Criticism and interpretation

موضوع: قرآن -- مترادف ها و متضادها

موضوع: Qur'an -- Synonyms and antonyms

موضوع: قرآن -- مسائل لغوی

موضوع: Qur'an -- Language, Style

موضوع: زبان عربی -- مترادف ها و متضادها

موضوع: Arabic language -- Synonyms and antonyms

رده بندی کنگره: PJA۴۸۵۰ / ن ۲ ی ۸۴ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۸۹۲/۷۳۶

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۶۱۷۱۱

ص: ۱

فصل اول: کلیات

اشاره

در مورد ترادف در قرآن کریم نظرات متفاوتی ارائه شده است. گروهی مانند سیوییه، اصمعی، علی ابن عیسی رمانی، ابن اثیر، صبحی صالح، ابراهیم انیس و احمد مختار عمر قایل به وجود ترادف در قرآن کریم هستند و گروهی مانند خطابی، راغب اصفهانی، زرکشی، سیوطی، علامه مصطفوی و آیت الله معرفت به عدم ترادف در قرآن کریم معتقد شده اند. یکی از طرف داران سرسخت عدم ترادف واژه ها در قرآن کریم در دوره ی معاصر نویسنده ی مشهور مصری خانم دکتر بنت الشاطی است. وی علاوه بر تألیف مقالاتی در باب عدم ترادف واژه ها در قرآن کریم و دفاع سخت از آن، یکی از پایه های اعجاز بیانی قرآن را بر همین نظریه استوار کرده است. بنت الشاطی از جمله دانشمندانی است که ترادف در زبان عربی را پذیرفته است اما معتقد است در قرآن کریم دو واژه ی مترادف وجود ندارد. آنچه در این اثر مورد توجه است نقد و بررسی دیدگاه و روش بنت الشاطی در عدم ترادف در قرآن کریم است و تلاش خواهیم کرد تا از یک سو دیدگاه بنت الشاطی در باب عدم ترادف واژه ها در قرآن کریم را از آثارش استخراج کنیم و از دیگر سو به بررسی و ارزیابی نمونه هایی پردازیم که وی قائل بر عدم ترادف آنها شده است. در این میان شیوه و روش بحث این دانشمند در اثبات نظریه اش هم قابل توجه است که در بخشی به معرفی آن خواهیم پرداخت. نمونه هایی که ایشان در فصل «دلالت های الفاظ و راز کلمات» در کتاب اعجاز بیانی آورده است مورد مذاقه و بررسی قرار می گیرد تا وجود یا عدم ترادف در این کلمات بازخوانی و بررسی شود.

بنت الشاطی در قسمت پایانی کتاب اعجاز بیانی، مسائل نافع بن ارزق را که سوالات نافع از ابن عباس در خصوص معانی کلمات است بررسی کرده است و در این بررسی باز در صدد اثبات عدم ترادف در کلمات قرآن بوده است. این مسائل نیز مورد بررسی و نقد قرار می گیرد تا روشن شود آیا عدم ترادف در این کلمات قابل دفاع هست یا خیر؟

بنت الشاطی مقالات فراوانی در باب عدم ترادف در قرآن کریم نوشته است و در همایش های متعددی در کشورهای مختلف اسلامی شرکت کرده و سخنرانی کرده است. روش نو همراه با جذابیت در بیان و قلم در گسترش نظریه اش بسیار کمک کرده و اقبال فراوانی به دیدگاه و روش وی به وجود آمده است. محققان زیادی پس از وی و به شیوه ی او به بررسی کلمات قرآنی پرداخته و در مقام اثبات عدم ترادف واژه های قرآن برآمده و به توفیقات زیادی دست یافته اند. معمولاً محققان به نتایج تحقیقات بنت الشاطی در بررسی کلمات قریب المعنا و اثبات عدم ترادف آنها به دیده ی اعجاب و قبول نگریسته اند و کمتر محققى در مقام نقد دیدگاه و روش وی برآمده است. با این حال گاه از سوی بعضی نقدهایی مختصر بر دیدگاه وی وارد شده است. از این جمله مقاله ای است از دکتر سید محمود طیب حسینی با عنوان «نقد دیدگاه بنت الشاطی (۱)» که نتایج این تحقیق از این قرار است:

۱- معیار بنت الشاطی در بیان تفاوت معنایی، بین دو کلمه، قرآن کریم است. یعنی قرآن و فهم از کلمات آن مبنای ایجاد تفاوت معنایی است.

۲- بنت الشاطی در مواردی در بیان عدم ترادف بین کلمات موفق نبوده است.

۳- بنت الشاطی در بعضی موارد اعتراف به عدم توانایی اثبات عدم ترادف کرده است.

۴- ناشناخته بودن برخی تفاوت های معنایی که وی بیان می کند برای اعرابی که قرآن به زبان آنها نازل شده است.

بنابراین نقد و بررسی دیدگاه بنت الشاطی به طور کامل و در حد یک پایان نامه تاکنون انجام نشده است که در این مقال به آن پرداخته می شود. این پایان نامه در دو بخش شکل گرفته است. بخش نخست به مباحث نظری اختصاص خواهد یافت و دیدگاه و روش بنت الشاطی درباره ی عدم

ص: ۳

۱- مقاله ی یاد شده در مجله ی رساله الاسلام متعلق به دانشکده ی اصول الدین شماره ۲ به چاپ رسیده است.

ترادف در کلمات قرآن بررسی و نقد خواهد شد و در بخش دوم همه ی نمونه هایی که بنت الشاطی بر عدم ترادف آنها نظر داده بررسی خواهد شد و در مواردی که نظریه ناتمام تشخیص داده شود نقد می شود. محور بررسی و نقد نیز کتاب اعجاز بیانی است، زیرا این کتاب حاصل اندیشه، تأملات و تحقیقات سال های طولانی بنت الشاطی است. (۱)

سؤالات تحقیق

آنچه در این پایان نامه بعد از کلیات و مقدمه به عنوان سؤالات اصلی و فرعی به آن پرداخته می شود عبارتند از :

الف: سؤال اصلی

بنت الشاطی در اثبات عدم ترادف میان واژه های قرآن چه روشی را پیش گرفته است و تا چه میزان از عهده اثبات نظریه خود برآمده است ؟

ب: سؤالات فرعی

۱- مهم ترین اسباب و عوامل ترادف، ادله ی منکران ترادف و فوائد ترادف چیست ؟

۳- تعریف بنت الشاطی از عدم ترادف در قرآن چیست ؟

۴- مبانی بنت الشاطی در عدم ترادف در قرآن چیست ؟

۵- منابع شناخت واژه ها از نظر بنت الشاطی کدام است ؟

ص: ۴

۱- اعایشه عبدالرحمن بنت الشاطی، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه ی حسین صابری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳ ش

صص ۱۶ و ۱۷

روش بنت الشاطی در بیان عدم ترادف، استقرای کامل در نمونه‌های قرآنی و هم‌ریشه‌های آن در کلام الله است ولی به نظر می‌رسد در بعضی موارد به صورت کامل و جامع استقرا، صورت نگرفته است و در نتیجه در بیان عدم ترادف به خطا رفته است.

مثلاً در جایی گفته است تمام کاربردهای قرآنی کلمه‌ی نعمت بررسی شده است حال آنکه تمام کاربردهای این کلمه مورد مذاقه و تأمل قرار نگرفته است.

روش تحقیق

ابزار تحقیق در این پایان‌نامه کتابخانه‌ای و اسناد مکتوب است. از یک طرف آثار خود بنت الشاطی به ویژه کتاب الأعجاز الیسانی مد نظر بوده است و از سوی دیگر سایر منابع و در رأس همه‌ی آنها قرآن کریم منبع فیض بوده است. استفاده از قرآن کریم در نقد و بررسی دیدگاه بنت الشاطی بدان جهت از اهمیت برخوردار است و از منابع اصلی قرار گرفته است که بنت الشاطی خود با معیار قرار دادن قرآن و داور نهایی تلقی کردن آن در دریافت و شناخت معنای کلمات کوشش کرده است. روش تحقیق در این پایان‌نامه نیز همان روش بنت الشاطی است. بنت الشاطی در بیان عدم ترادف بین دو کلمه مانند « نعمت و نعیم » به تمام کاربردهای قرآنی آن مراجعه می‌کند و آنچه از کاربردهای قرآنی در معنای کلمات فهمیده می‌شود مبنای عدم ترادف قرار می‌دهد. ما نیز در این مقاله به همان روش، عمل می‌کنیم با این تفاوت که تمام نمونه‌های قرآنی و ریشه‌ای آن کلمه به طور کامل بررسی می‌شود تا در بیان تفاوت معنایی به صواب نزدیک‌تر شویم. آنچه در روش بنت الشاطی بعضاً مغفول مانده است.

آنچه به عنوان نوآوری تحقیق در این پایان نامه قابل ذکر است این است که تا کنون دیدگاه بنت الشاطی به صورت کامل مورد بررسی و نقد قرار نگرفته است. گاهی روش و کار او تأیید شده است و گاهی به صورت اجمالی رد. ولی در این مجال تمام نمونه هایی که بنت الشاطی در کتاب «اعجاز الیانی» بررسی کرده است به روش خود او بازخوانی می شود تا دیدگاه و روش بنت الشاطی در آن کلمات مورد بررسی و نقد قرار گیرد و روشن شود که آیا بنت الشاطی در بیان عدم ترادف به صواب رفته است یا خیر؟ بنابراین نوآوری تحقیق، بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در عدم ترادف میان کلمات قرآن می باشد به صورتی جامع و گسترده.

بنت الشاطی می گوید: « ما من لفظ فیه یمکن أن یقوم غیره مقامه (۱) » « هیچ واژه ای در قرآن وجود ندارد که واژه ای دیگر بتواند جایگزینش شود. (۲) » اینگونه بنت الشاطی وجود ترادف در قرآن کریم را انکار می کند. اگر اینگونه باشد مفسر با برخورد با دو کلمه ای که از نظر معنا به هم نزدیک هستند باید با بررسی و تأمل در استعمالات عربی و قرآنی برای هر یک از این کلمات تفاوت معنایی خاص ارائه دهد و نمی تواند در تبیین معانی قرآن در خصوص یک کلمه از کلمات به ظاهر هم معنی آن در قرآن استفاده کند. در صورتی که اگر کلمات مترادف وجود داشته باشد مفسر می تواند در برخورد با دو کلمه قریب المعنا هر یک را به دیگری تفسیر نماید و یا احیاناً جایگزین کند.

نقد و بررسی دیدگاه و روش بنت الشاطی از آن جهت اهمیت دارد که ایشان از جمله نویسندگان بزرگی است که مخالف ترادف در قرآن است و به صراحت ترادف در قرآن را انکار کرده است. او در کتاب الأعجاز البیانی خود در فصل دلالت های الفاظ و راز کلمات و همچنین در بررسی مسائل نافع ابن ارزق این مساله را بررسی کرده است.

اثبات یا رد این نظریه دو مسیر کاملاً متفاوت در فهم واژه های قرآن برای مفسر باز می کند و این مسئله بسیار با اهمیتی است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

ص: ۷

۱- عایشه عبدالرحمن بنت الشاطی، الأعجاز البیانی للقرآن و مسائل ابن الأزرق، قاهره، الناشر: دارالمعارف، ص ۲۱۰

۲- ۲ أعجاز بیانی ص ۲۲۱

اشاره

با توجه به عنوان پایان نامه لازم است ابتدا به تعریف برخی کلمات بپردازیم :

نقد:

بر اساس تعریف علامه دهخدا نقد یعنی؛ آشکار کردن عیب کلام، نظر کردن در شعر و سخن و تمیز دادن خوب آن از بدش و براساس تعریفی که در فرهنگ معین آمده است نقد یعنی؛ آشکار کردن محاسن و معایب سخن. بر این مبنا هدف ما از بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی آشکار کردن محاسن و معایب اوست. از طرفی جلوه هایی از زیبایی های دیدگاه و روش بنت الشاطی تبیین می شود و شاهکار وی در این راه تا حدودی روشن می گردد و از طرفی معایبی که در این بررسی به نظر می آید مطرح می گردد.

دیدگاه:

دیدگاه براساس تعریفی که فرهنگ معین ارائه داده است به معنی چشم انداز و منظره است و منظور از دیدگاه بنت الشاطی باور و اعتقاد او به ترادف است. باوری که او را بر آن داشته است تا ترادف در زبان عربی را بپذیرد ولی در قرآن کریم تلاش به اثبات عدم ترادف کند.

روش:

دهخدا برای بیان معنای روش به کلمات ذیل اشاره کرده است: طرز، طریقه، قاعده و قانون، راه، هنجار، شیوه، اسلوب، منوال، سبک، طریق، گونه، سنت، نمط، رسم، آیین و نهج. در این نوشته منظور ما از روش قانون و قاعده ای است که بنت الشاطی بر اساس آن ترادف یا عدم ترادف کلمات را

بررسی کرده است. قاعده و قانونی که قرآن کریم و کاربردهای قرآنی یک کلمه را بهترین معیار بیان معنا و تفاوت های معنایی می داند.

ترادف:

ترادف در لغت از ریشه ی « ردف » است به معنی دنباله رو و تابع و ترادف به معنی پیایی می باشد. خداوند از همین ریشه در آیه نه سوره مبارکه انفال می فرماید: « فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ = [به یاد آورید زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبید] پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیایی یاری خواهم کرد. (۱)»

دو کلمه ی مترادف را از آن جهت مترادف گویند که هر یک از آن دو می تواند به جای دیگری به کار رود.

یک تعریف ساده و بسیار نزدیک به معنای لغوی که از سخن سیبویه برداشت می شود ترادف را چنین معنا می کند: دلالت دو یا چند لفظ بر معنای واحد (۲).

بر اساس این تعریف هر دو واژه ای که بر معنا و مقصود واحدی دلالت کنند، بدون هیچ قید و شرطی، مترادف شمرده می شوند. البته تعاریف دیگری نیز از ترادف شده است و هر یک قیودی را بر این تعریف افزوده اند که چون هدف این نوشته بررسی دقیق معنای ترادف نیست از آنها صرف نظر می شود و به همین تعریف اجمالی بسنده می شود.

ص: ۹

۱- مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ترجمه حسین خداپرست، زیر نظر عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نوید اسلام ۱۳۸۷

۲- عمر بن عثمان سیبویه، الکتاب، نشر ادب الحوزه، ۱۳۶۲ ج ۱، ص ۸۰۷.

در هر زبانی قاعده کلی بر این اصل استوار است که به ازای هر معنا یک لفظ وضع شود، اما گاه شرایط و بسترهایی در زبان به وجود می آید که منجر به دلالت الفاظ متعدد بر یک معنا و یا دلالت یک لفظ بر معانی متعدد می گردد. نخستین بار سیبویه به این مساله توجه کرده است. او در الکتاب نوشته است: (۱)

((عرب گاه الفاظ مختلف را برای معانی مختلف به کار می برد، مانند: «رجل» و «امرأه» و «یوم» و «لیل» و گاه چند لفظ را برای یک معنا به کار می برد، مانند: «ذهب» و «انطلق» «به معنای رفتن» و گاه یک لفظ را برای معانی مختلف به کار می برد، مانند: «وجدتُ شیئاً» یعنی آن را یافتم، و «وجدتُ علی الرجال» یعنی او را شاد کردم، و «وجدتُ زیداً کریماً» یعنی دانستم که زید کریم است.))

این سخن سیبویه زمینه طرح سه گروه از الفاظ را فراهم ساخت. بعدها دانشمندان در مورد چند لفظ دارای معنای واحد عنوان (مترادف) را اطلاق کردند و یک لفظ دارای چند معنا را «مشترک» خواندند و چنانچه الفاظ مشترک دارای معنای متضاد بودند آنها را «متضاد» خواندند. همچنین الفاظ مختلف دارای معانی متفاوت را «الفاظ متباین» خواندند. از آنجا که این قسم از الفاظ اصل اند و بیشترین کلمات یک زبان را تشکیل می دهند، درباره آنها بحث نظری خاصی مطرح نشده است.

گرچه زبانشناسان به وجود نمونه هایی از سه نوع نخست یعنی مترادف، مشترک و اضداد در هر زبان اذعان دارند، اما وجود آنها در قرآن کریم مورد بحث بوده و وجود هر یک از آنها در قرآن موافقان و مخالفانی دارد.

با این حال برخی زبانشناسان عربی بر این باورند که این سه پدیده در زبان عربی به نحو بسیار وسیع و گسترده ای وجود دارد به گونه ای که علت حجیم بودن لغت نامه های عربی به همین امر یعنی وجود نمونه های فراوانی از مترادفات، مشترکات لفظی و اضداد نسبت دارد. و اما آنچه در این مقال، مورد

ص: ۱۰

۱- به نقل از چند معنایی در قرآن، دکتر سید محمود طیب حسینی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸

بحث است وجود یا عدم مترادف در قرآن است. در صورت وجود مترادف، مفسر هنگامی که با دو کلمه قریب المعنا مواجه می شود آنها را مترادف در نظر گرفته و به یکدیگر تفسیر می کند، اما چنانچه وجود الفاظ مترادف در قرآن مجید انکار شود، مفسر باید همه تلاش خود را به کار گیرد تا با تأمل در استعمالات عربی و قرآنی هر واژه، معنای خاص آن را استخراج و استنباط کند.

ص: ۱۱

((عایشه عبدالرحمان، ملقب به « بنت الشاطی »، بانوی مؤلف و محقق مصری در ادبیات عرب و علوم قرآنی در سال ۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۳م، در دمياط مصر متولد شد و در همان جا رشد یافت؛ خاندان « عبدالرحمان » در امر تدین و علوم حوزوی معروف و مشهور بودند؛ به طوری که اکثر اجداد و نیاکان « عایشه عبدالرحمان » روحانی و عالم الازهر بوده اند؛ عایشه، پس از گذراندن دوران خردسالی، علوم مقدماتی، ادبیات عرب و آموزش قرآن را نزد پدرش که از روحانیون دانشگاه الازهر به شمار می رفت به خوبی فراگرفت؛ با وجود مخالفت پدر، تحصیلات غیر دینی خود را در مدارس مصر گذراند و در سال ۱۹۳۱م، موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید؛ نبوغ و استعداد ذاتی، او را به عرصه فرهنگ و مطبوعات کشاند و در جوانی در مجله « النهضه » آغاز به نشر شعر و مقاله کرد و مدتی بعد منتقد ادبی روزنامه ی « الأهرام » شد؛ به علت این که خانواده اش با ورود او به این عرصه مخالف بودند، برای پنهان کردن هویت خود از پدرش، نام مستعار « بنت الشاطی » - دختر ساحل - را برگزید.

وی در سال ۱۹۳۶م، با قبولی در کنکور، به دانشگاه فواد اول (قاهره کنونی) وارد شد و در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید؛ پس از چهار سال تلاش علمی، در سال ۱۹۳۹م، با موفقیت، مدرک لیسانس را دریافت کرد و همان سال برای اخذ مدرک فوق لیسانس در کنکور شرکت کرد و قبول شد. پس از دو سال در سال ۱۹۴۱م، فوق لیسانس خود را با موفقیت دریافت نمود و نیز به عنوان رتبه اول دانشگاه برگزیده شد؛ سپس در همان سال، تحصیل در همین رشته را در مقطع دکتری ادامه داد و در سال ۱۹۵۰م، از رساله دکترای خود درباره « ابوالعلائی معری » - متوفی ۴۴۹ م - در حضور استاد مسلم ادبیات عرب مصر، دکتر (طه حسین) به نحو شایسته ای، دفاع نمود؛ و در سال بعد در دانشگاه عین شمس قاهره به تدریس زبان و ادبیات عرب پرداخت و شاگردان زیادی را تربیت نمود.

او در زمینه علوم قرآنی نیز محققى ژرف اندیش بود و مدتی استاد پژوهش های قرآنی در دانشکده شریعت و دارالحدیث بود. پس از بازنشستگی دهه چهل شمسی / پایان دهه ۶۰ میلادی به مراکش سفر نمود و استاد مطالعات عالی قرآنی دانشگاه قروین، در شهر فاس مراکش گردید؛ این همکاری ادامه داشت تا اینکه در آذر ۱۳۷۷ش / دسامبر ۱۹۹۸ در سن ۸۵ سالگی درگذشت.)) (۱)

((بنت الشاطی از معدود زنان مسلمان مصری عصر خویش است که در سطوح دانشگاهی شهرت و مقبولیت نسبی یافت؛ وی در محافل علمی و کنفرانس های جهانی بسیاری شرکت جست، همچنین استاد میهمان چند دانشگاه در کشورهای عربی بود و آثارش بارها در مصر و دیگر کشورهای عربی مورد تقدیر قرار گرفت؛ او در اثناء اشتغالش به علوم عربی از علوم قرآنی جدا نشد همچنین هنگام فراغت از آن یا زمانی که به علوم قرآن و سنت نزدیک شد، خود را از زبان عربی جدا نکرد، چرا که هر کدام از این دو را در تحصیل و مطالعه مکمل دیگری می دانست.

بنت الشاطی در دانشکده ادبیات قاهره با امین خولی آشنا شد؛ پیشینه ها و علایق ادبی بنت الشاطی سبب شد که وی در دوران تحصیل در دانشکده قاهره، علاقمند و تا حدی شیفته درس های امین خولی - متوفی ۱۳۴۵ش / ۱۹۶۶م - شود و در مطالعات قرآنی بعدی خود، روش و مکتب ادبی او را در تفسیر برگزیند او با امین خولی ازدواج کرد و همواره از او متأثر ماند، به گونه ای که غالب تألیفات خود را به وی اهدا کرد. پیروی از روش امین خولی، بنت الشاطی را یکی از چهار یا پنج قرآن پژوه مبرز در مکتب ادبی در تفسیر گردانده است، اما او با دیگر شاگردان امین خولی چون شکری محمدعیاد و محمد احمد خلف الله که همین روش را در مباحث مختلف تفسیر قرآن به کار گرفته اند، تفاوت هایی دارد؛ وی مشهورترین

ص: ۱۳

۱- فهد بن عبدالرحمن بن سلیمان رومی ، اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر ، ج ۳ ، عربستان سعودی ، ادارات البحوث العلمیه ، ۱۴۰۷ق ، ص ۹۲۴

آثار قرآنی خود را در قالب تفسیر ادبی رقم زد و می توان وی را سرآمد شاگردان امین خولی دانست که تلاش گسترده ای در تطبیق طرح تفسیری او انجام داده است. (۱)

ص: ۱۴

۱- مرتضی کریمی نیا، "بنت الشاطی" دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، غلامعلی حداد عادل، بنیاد دایره المعارف اسلامی تهران، ۱۳۷۷ش، ص ۲۵۲؛ سید محمود طیب حسینی، "با بنت الشاطی در التفسیر البیانی" آینه پژوهش، ش ۱۱۳، آذر-دی ۱۳۸۷،

ص ۱۶

((بنت الشاطی ابتدا در سن ۱۸سالگی در مجله « النهضه النسائیه » مقاله می نوشت. دو سال بعد روزنامه معروف « الاهرام » آثارش را به چاپ می رساند. دومین زن نویسنده آن روزنامه بود و تا آخر عمر در این روزنامه مطلب چاپ می کرد، آخرین مقاله ای که از او در این روزنامه چاپ شده، « علی بن ابی طالب کرم الله وجهه » نام دارد که در مورد زندگانی امام علی(ع) است و در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۹۸ م، به چاپ رسیده است. از بنت الشاطی، علاوه بر مقالات پراکنده ای که در برخی مجلات و روزنامه ها چاپ شده بیش از ۶۰ عنوان کتاب و رساله کوچک و بزرگ در زمینه های مختلف قرآنی، ادبی، فقهی، تاریخ، رجال، سیره و... به جا مانده است؛ مهمترین آثار قرآنی وی، علاوه بر « التفسیر البیانی للقرآن الکریم » عبارت است از:

۱- « الاعجاز البیانی للقرآن الکریم و مسائل ابن ازرق »:

وی در این کتاب پس از بررسی تاریخیچه بحث اعجاز بیانی و بلاغی قرآن آن را تنها و مهمترین نوع اعجاز مورد اتفاق در میان دانشمندان می داند و سپس می کوشد با ذکر نمونه هایی از بلاغت قرآن نشان دهد که هیچ ترادفی در واژگان قرآن یافت نمی شود و جایگزینی کلمات با یکدیگر امکان ندارد؛ هیچ حرف زائد، یا صرفاً موکد نیست و یا برای پیوند کلمات یا تصحیح وزن کلام نیامده است، بلکه همه ی حروف، نقش معنایی دارند و تنها به دلیل همان معنا بکار رفته اند.

۲و۳- « مقال فی الانسان » و « الشخصیه الانسانیه »:

بنت الشاطی در این دو کتاب چندان بر روش ادبی و بیانی در تفسیر تکیه نمی کند، بلکه بیشتر به سبک اجتماعی و هدایتی در تفسیر نزدیک می شود و با نثر ویژه خود می کوشد تا مسائل انسان شناختی و ارتباط انسان با مفاهیم اساسی دین را در پرتو آیات قرآن بشکافد.

۴- « القرآن والتفسير العصري » :

در این کتاب که مجموعه ای از مقالات وی در « الاهرام » است به نقد دیدگاه های عثمان امین در مجله « صباح الخير » و به ویژه آرای دکتر مصطفی محمود در کتاب « القرآن، محاوله لفهم عصري » می پردازد و به کارگیری اکتشافات جدید علمی در فهم قرآن و تحمیل آنها بر آیات قرآن راستخ مردود می شمارد. همچنین:

۵- « القرآن وقضايا الانسان »

۶- « القرآن و حريره الاراده »

۷- « القرآن و حقوق الانسان » و... .

از جمله تالیفات مهم وی در زمینه تاریخ و سیره می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- « تراجم سیدات بیت النبوه »:

مجموعه ۵ کتاب کوچک در شرح حال زنان خاندان پیامبر اکرم (ص) است که عبارتند از:

« ۸- ام النبوی، ۹- بنات النبوی، ۱۰- نساء النبوی، ۱۱- السیده زینب عقیله بنی هاشم، ۱۲- السیده سکینه بنت الامام الحسین »

۱۳- « مع المصطفی علیه الصلاه والسلام »

۱۴- « الاسرائیلیات فی الغزو الفکری »

وی همچنین چند اثر مهم ادبی و حدیثی را تصحیح و تحقیق کرده است:

۱۵- « رساله الصاهل والشاحج از ابوالعلاء معری »

۱۷- « مقدمه ابن الصلاح فی علوم الحدیث »

۱۸- « محاسن الاصطلاح سراج الدین عمر بلیقنی » از جمله آنهاست. (۱)

برخی از تالیفات وی نیز به فارسی ترجمه شده اند که در قسمت بعد به آنها اشاره خواهند شد.

ص: ۱۶

۱- عاشیه بنت الشاطی، التفسیر البیانی للقرآن الکریم، ج ۱، چاپ هفتم، قاهره، دارالمعارف، رمضان ۱۳۹۷ق، مقدمه: ص ۹ و ۱۰، مرتضی کریمی نیا، پیشین، ص ۲۵۲؛ فهد رومی، پیشین، ص ۹۲۵.

((بخشی از شهرت بنت الشاطی در جهان اسلام و به ویژه در ایران به سبب نوشته های او درباره زندگی پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله وسلم) و زنان خاندان اوست. این نوشته ها، گرچه بر استنادهای تاریخی مبتنی است ولی پردازش هنری و داستانی بسیار دارد و همین موضوع، آنها را از غالب دیگر تالیفات سیره نویسی معاصر چون آثار طه حسین و محمد حسین هیکل متمایز می کند؛ نزدیک به ده اثر از ایشان به فارسی ترجمه شده است که غالب آنها درباره اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) بوده است؛ بنت الشاطی به سبب تالیف آثاری درباره اهل بیت(علیهم السلام) بویژه تالیف کتاب وزین و گران سنگ « السیده زینب عقیله بنی هاشم » در جهان تشیع و به ویژه در ایران معروف و مشهور شد.))(۱)

((علت اقبال به ترجمه آثار ایشان را می توان منصف بودن ایشان در نوشته هایش ذکر کرد؛ بنت الشاطی گرچه از محققان اهل تسنن است، اما هنگامی که سخن از یگانه مادر زینب(سلام الله علیها) پیش می آید، او با بی یاکی تمام داستان غم انگیز حضرت زهرا(علیها السلام) را بیان می کند. هنگامی که یک عالم سنی مذهب، به قضیه حضرت زهرا-علیها السلام- می نگرد و قصد دارد آن را برای مخاطبان هم کیش خود بازگو کند، سعی می کند طوری قضیه را بیان کند که گرد تهمت دامن خلیفه اول و دوم را نگیرد، ولی بنت الشاطی از آن نویسندگان نیست، وی با وجود این که سنی مذهب است و به صورت طبیعی، نسبت به بزرگان خود احترام قائل است، ضمن بیان داستان ناراحتی حضرت زهرا-علیها السلام- این نکته را گوشزد می کند که حضرت زهرا-علیها السلام- از ابوبکر و عمر ناراضی بود و با همین حال از دنیا رفت.))(۲)

بنت الشاطی آنجا که سخن از پدر زینب، علی بن ابی طالب -علیه السلام- در میان است، برخلاف بیشتر مورخین اهل سنت که برای دشمن علی -علیه السلام-، معاویه، احترام قائل هستند و او را از گناهای که کرده است تبرئه می کنند، درباره معاویه می نویسد: پدر یزید خلافت اسلامی را، به صورتی

ص: ۱۷

۱- مرتضی کریمی نیا ، پیشین ، ص ۲۵۲

۲- بنت الشاطی ، بنات النبی(علیه السلام) ، بیروت ، دارالکتاب العربی ، ۱۴۰۶ق ، ص ۲۱۷

که تبدیل به سلطنتی ظالمانه کرده بود، برای او به ارث گذاشت؛ به طوری که هر گاه ستمکاری بمیرد، ستمکار دیگری جای او را بگیرد.

همچنین او علاقه عجیبی به حضرت زینب(علیها السلام) داشته و این شور و اشتیاق را با نوشتن کتاب وزین «السیده زینب عقيله بنی هاشم» به اثبات رسانده است. وی خالصانه حضرت زینب(علیها السلام) را می ستاید. بنت الشاطی در مقدمه این کتاب، آن را به پدرش «شیخ محمد علی عبدالرحمن» تقدیم می کند و سبب تالیف کتاب را چنین می نگارد: «ای پدر با وجود گذشت ایام، فراموش نمی کنم که چگونه در جلسات خانوادگی ما از خاندان عزیز رسالت سخن می گفتید، هم آنان که شربت مهرشان را به کام ما ریخته و به ما می آموختید که خود را با انتساب به آن خاندان گرامی مفتخر سازیم. همچنین در مورد حضرت زینب(علیها السلام) آورده است: «نام این زن در تاریخ ما و تاریخ انسانیت با مصیبتی قرین گردیده است و آن مصیبت کربلا است.» (۱)

بنت الشاطی در فصل دوم کتاب به جریان کربلا می پردازد؛ وی عصر عاشورا را با زیباترین جملات ترسیم می کند و می نویسد:

«خورشید روز دهم محرم سال ۶۱، غروب کرد و زمین کربلا- در خون، غرق بود و شریف ترین و پاکیزه ترین پیکرها، قطعه قطعه و پاره پاره، پراکنده، روی زمین افتاده بود. ماه، بی نور و پریده رنگ از زیر ابرها بیرون آمد. در روشنایی بی رنگ ماه، زینب با دسته ای از کودکان و گروهی از زنان می گشت. دیگری بازوی شوهر بزرگوارش را می جست. سومی پای برادر والا مقامش را پیدا می کرد.» (۲)

از دیدگاه بنت الشاطی، صبر و استقامت زینب(علیها السلام) باعث ورق خوردن تاریخ اسلام شد. وی در بخشی از این کتاب می نویسد: «زینب دختر علی(علیه السلام) و خواهر شهید کربلاست که مقتل حسین را یک ماتم عمومی و یک عزای ملی نمود و همین زینب است که در تاریخ انسانیت و اسلام به

ص: ۱۸

۱- بنت الشاطی، السیده عقيله بنی هاشم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۶ق، مقدمه کتاب.

۲- همان ص ۸۶

قدری موثر است که باید حقا او را قهرمان کربلا دانست. زینب است که توانست از این حادثه تاریخی، جریان تاریخ را عوض کند و دولت بنی امیه را از بیخ و بن برکند و مجرای تاریخ را تغییر دهد.^(۱)

از جمله آثار ترجمه شده ایشان به فارسی، عبارتند از:

((۱- «مع المصطفی علیه الصلاه والسلام»، که سید محمد رادمش آن را به عنوان ((با پیامبر)) - صلی الله علیه و آله وسلم- به فارسی ترجمه کرده است.

۲- کتاب «تراجم سیدات بیت النبوه» مجموعه پنج کتاب کوچکتر اوست و غالب آنها به فارسی ترجمه شده و حتی برخی از آنها توسط چند مترجم مختلف به فارسی برگردانده شده است، از جمله:

۱-۲ کتاب «ام النبی» که توسط مترجمان سید محمد تقی سجادی، با نام «آمنه مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)»؛ حسین اژدری آزاد، با عنوان آمنه مادر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم)؛ و احمد بهشتی، با عنوان «مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)» ترجمه شده است.

۲-۲ «نساء النبی» با عنوان «زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)»، توسط محمد علی خلیلی ترجمه شده است.

۳-۲ کتاب «السیده زینب عقيله بنی هاشم (بطله الكربلا)»، توسط مترجمان مختلف ترجمه شده است، از جمله:

- سید جعفر شهیدی، با عنوان «شیرزن کربلا، یا زینب دختر علی (علیه السلام)»

- سید جعفر غضبان، با عنوان «زینب، قهرمان کربلا»

- حبیب چایچیان، احسان و مهدی آیت الله زاده نائینی، با عنوان «زینب بانوی قهرمان کربلا»

- سید رضا صدر، با عنوان «بانوی کربلا حضرت زینب (علیها السلام)»؛ وی در مورد ترجمه خود بر این کتاب گفته است: «آن را بسیار شایسته و شیوا یافتیم و تصمیم به ترجمه آن گرفتیم».

ص: ۱۹

۱- سید جعفر شهیدی، زینب دختر علی (ع)، قم، نشر مشعر، ۱۳۷۴ ش، ص ۹۴.

۴-۲ « السکینه بنت الحسین (علیه السلام) »؛ که توسط حسین خراسانی با عنوان « سکینه دختر سیدالشهداء یا ستاره درخشان وحی » به فارسی ترجمه شده است.

اغلب این مترجمان از جمله محققین و اساتید برجسته در ایران هستند. به عنوان نمونه استاد سید جعفر شهیدی، از جمله افراد نادری است که توانست به درجه عالی در حوزه دینی تشیع دست یابد، و ترجمه او از نهج البلاغه مشهور است و ترجمه او بر کتاب بنت الشاطی از جمله کارهای مذهبی و تبلیغی سالهای اولیه ایشان است. (۱)

ص: ۲۰

اما در مورد تخصص بنت الشاطی در ادبیات عرب، از جمله نگاه ادبی او به تفسیر قرآن و آثار وی در این خصوص، تنها کتاب او « الاعجاز الیانی للقرآن الکریم و مسائل ابن ازرق » توسط حسین صابری با عنوان اعجاز الیانی قرآن ترجمه شده است و شاید به خاطر جدید بودن و ناشناخته بودن و معرفی نشدن روش وی، هنوز به آثار او در این زمینه توجه کافی نشده است. این کتاب منبع اصلی تحقیق و بررسی این پایان نامه در مورد دیدگاه و روش بنت الشاطی در خصوص ترادف در قرآن است. در ادامه قسمتی از یادداشت مترجم کتاب « الأعجاز الیانی للقرآن الکریم و مسائل ابن ازرق » که توضیحاتی است در مورد این کتاب آورده می شود :

« این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و سه گفتار است. مؤلف در مقدمه ی کتاب به بیان سیر اجمالی آراء و نظریات و تألیفاتی که در این عرصه خود را نشان داده اند و همچنین به معرفی کتاب خود می پردازد. وی در گفتار اول مسائل معجزه، اعجاز و تحدی قرآنی، وجوه اعجاز و بیان قرآن و تلاش های علمای بلاغت در زمینه ی پرده برداشتن از اعجاز قرآن و وجوه آن را مورد بحث قرار می دهد و خود نظریه ی اعجاز به بیان و بلاغت را بر می گزیند و آن را تقویت و تبیین می کند. آنگاه در گفتار دوم در سه بخش حروف مقطعه و الفاظ و واژه ها و سرانجام اسالیب قرآنی نظریه ی خود را تعقیب می نماید و در سومین گفتار نیز مسائل ابن ازرق و تفسیر ابن عباس از واژه های قرآنی را مورد نقد و بررسی قرار می دهد تا در این دو گفتار روشن کند که چگونه هر تلاشی برای جایگزین کردن حرفی با حروف قرآنی یا واژه ای با واژه ی قرآنی دیگر و یا اسلوبی با اسلوب قرآنی - هر چند که در جایی دیگر از همین کتاب الهی نیز به کار رفته باشد - تلاشی ناموفق و ناکام است و چگونه در قرآن کریم هر چیز در جای خویش قرار گرفته است و هر تفسیری لغوی یا هر توجیه نحوی جز تلاشی برای تقریب به ذهن نیست. » (۱)

ص: ۲۱

خود بنت الشاطی در مقدمه ی کتاب اعجاز بیانی در مورد این کتاب چنین گفته است:

« این نوشتار، در ریختاری که امروز تقدیم می شود در بر دارنده ی خلاصه ای است از اسرار بیانی قرآن که آنها را در التفسیر البیانی و در پژوهش های قرآنی که قبلاً منتشر شده است، خاطر نشان ساخته ام و همچنین در بردارنده خلاصه ای است از مقاله هایی که در کنگره ی مستشرقان - به سال ۱۹۶۴ م -، کنگره ی ادبای عرب در بغداد - ۱۹۶۵ م -، سمینار علمای اسلام در مغرب - ۱۹۶۷ م - و سمینار علمی هفته ی قرآن در دانشگاه اسلامی امّ درمان - ۱۹۶۸ م - مطرح کرده ام.

همچنین این کتاب مشتمل بر خلاصه ی بحث ها و درس های مربوط به اعجاز بیانی است که در دانشگاه قرویین با دانشجویان دارالحدیث در رباط و نیز در دانشکده های شریعت در فاس، اصول دین در تطوان و زبان و ادبیات عرب در مراکش در میان نهاده ام.

این خلاصه ها را به گونه ای که هر یک در جای خاص خود در موضوع اعجاز بیانی قرآن قرار گیرند سامان داده و نکته های تازه و منتشر نشده ای بدان ها افزوده ام که حاصل اشتغالی کامل به مطالعه و بررسی این موضوع و نیز رهاورد تدبّری در آیات کتاب اعجاز است. « (۱)

همان گونه که از بیان بنت الشاطی دریافت می شود کتاب اعجاز بیانی حاصل تاملات، مطالعات، تدریس و پژوهش های قرآنی اوست به همین خاطر ما برای دریافت و فهم دیدگاه و روش او در ترادف قرآن به عنوان یکی از موارد اعجاز بیانی قرآن می توانیم فقط به همین کتاب اکتفا کنیم.

ص: ۲۲

عایشه بنت الشاطی مؤلف کتاب « الأعجاز البیانی که محققى ژرف نگر در علوم قرآنى بوده است کتاب خود را به جامعه ی علوم قرآنى هدیه کرده و در دنیای تحقیقات علوم قرآنى قدم هایی را برداشت که می تواند الگوی برای دانش پژوهان باشد.

ترجمه ی کتاب الأعجاز البیانی اقدام بسیار به جا و شایسته ای بود که آقای حسین صابری به آن جامه ی عمل پوشانید و راه فهم چنین کتابی را برای فارسی زبانان باز کرد. با توجه به سنگین و فاخر بودن قلم بنت الشاطی کار ترجمه ی چنین کتابی را با سختی های فراوانی روبرو می کرده است که مترجم محترم با هنرمندی و سربلندی تمام این مشکلات را پشت سر گذاشته و این متن گران مایه را به جامعه ی قرآنى فارسی زبانان هدیه داده است. این اثر از شمند قابل تقدیر و تشکر فراوان است ولی با این حال مانند تمام کارهایی که می تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد و محاسن و معایبی برای آن گفته شود، این ترجمه نیز دور از ایراد نیست و می توان به طور قطع چنین گفت که محققین بی نیاز از اصل کتاب نیستند و ترجمه ی کتاب در بعضی موارد ناقص و دور از متن است.

برای مثال به چند محور اشاره می شود :

الف: نقص و افتادگی در ترجمه:

۱- در کتاب « الأعجاز البیانی » آمده است « صیغه النعیم فتأتی فی البیان القرآنى بدلالة اسلامیه، خاصه بنعیم الآخره یطرد أيضا ولا یتخلف »^(۱). ترجمه ی این عبارت در کتاب « اعجاز بیانی » چنین آمده است: « واژه « نعیم » در هر جا در قرآن کریم آمده در بردارنده ی مفهومی اسلامی و مربوط به نعمت آخرت است و این مسئله نیز عمومیت دارد »^(۲).

ص: ۲۳

۱- الأعجاز البیانی ص ۲۳۵

۲- اعجاز بیانی ص ۲۵۰

همان گونه که می بینید در ترجمه، کلمه « خاصه » نیامده است و اتفاقاً حذف این کلمه در ترجمه انحراف بزرگی به فهم نظر بنت الشاطی در فهم این متن می زند که توضیحات کامل این بحث در همین تحقیق در قسمت دو کلمه ی « نعمت » و « نعیم » آمده است.

۲- ترجمه ی عبارت ذیل در کتاب اعجاز بیانی نیامده است :

« تفسیر خلاق بنصیب، هو معناه فی آیه البقره عندالفراء (۱/۱۲۲) و ابی عبیده فی آیه آل عمران (المجاز ۱/۹۷) لکنه قیده فی آیه البقره بنصیب من خیر (۱/۴۸) و نحوه ی فی (ق) و قیده الراغب بما اکتسب الإنسان من فضیله و نقل الطبری من اختلاف اهل التأویل فیه :

أنه النصیب عن مجاهد و السدی و سفیان و الحججه عن قتاده والدين عن الحسن و اخرج من طریق ابن جریح عن ابن عباس قال : ماله من قوام (۱).

۳- باز هم ترجمه ی عبارات زیر در کتاب اعجاز بیانی قرآن نیامده است :

« و اولی هذه الأقوال عنده، أنه النصیب و ذلك أنه معناه فی كلام العرب قال : و منه قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ : « لِيُؤدُونَ اللهُ هَذَاالدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خِلَاقَ لَهُمْ » یعنی لا نصیب لهم و لاحظ فی الأسلام والدين. و انشد شاهد المسأله و سياق الكلمه فی آياتها الثالث صريح فی أنه النصیب من جزاء الأخرى على كسب الأعمال و قد جاءت كلمه نصیب المعشربها خلاق فی نظير ذلك :

غافر ۴۷ : فهل انتم مغنون عَنَّا نصيباً من النار

والشورى ۲۰ : وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ ماله فی الآخره من نصیب (۲).

ص: ۲۴

۱- الأعجاز البياني ص ۴۰۳

۲- همان ص ۴۰۳

از مسائل نافع ابن ازرق به کلمه « خلاق » که می رسیم اختلاف ترجمه ی شدیدی بین متن اصلی و متن ترجمه دارد از جمله :

۱- عباراتی که در ادامه می آید اصلاً در متن اصلی کتاب نیست « سیاق آیات چهار گانه مشتمل بر واژه ی خلاق تفسیر آن به نصیب را می پذیرد اما با وجود این نیازمند آنیم که بدانیم چرا با آنکه مادّه ی خلق قالباً در قرآن در مقوله ی خلقت و نیز خلق و خوی به کار می رود در اینجا واژه « خلاق » در معنی نصیب استعمال شده است»^(۱).

۲- باز هم عبارت ذیل در ترجمه کتاب آمده است ولی در متن عربی کتاب نیامده :

« ما به تدبیر بیان قرآنی می پردازیم و مشاهده می کنیم که در قرآن کریم این واژه به مفهوم « اندازه ای از فضیلت که انسان دست آوردهای خلقی به دست می آورد نزدیک تر است و این که در دو آیه ی بقره و آل عمران « خلاق » در مقام سخن از آخرت آمده و در آیه توبه نیز با عبارت « اعمال آنان در دنیا و آخرت بی اثر شده » همراه گشته، گواه این حقیقت است»^(۲).

۳- مسئله هفتاد و نهم از مسائل نافع ابن ازرق را بررسی می کنیم. در این بررسی متوجه می شویم که اساساً عبارات ذیل که در ترجمه ی کتاب آمده است در متن عربی کتاب وجود ندارد :

« در کنار کلمه حدیقه دو کلمه ی اصیل « روضه و جنت » نیز برای دلالت بر این معنا وجود دارد هر چند واژه ی جنت با مفهوم خاص اسلامی در مورد بهشت نعمت های اخروی به کار می رود و کلمه ی روضه و روضات نیز در قرآن کریم با همین دلالت خاص اسلامی می آید.

ص: ۲۵

۱- همان ص ۴۱۰

۲- اعجاز بیانی ص ۴۱۱

اما کلمه ی حدائق غالباً در مورد دنیا به کار می رود (نمل / ۶۰ و عبس / ۳۰) و تنها در یک مورد قرآن کریم در مورد آخرت نیز به کار رفته است:

نبا / ۳۲: « ان لِّلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَاَعْنَابًا » « پرهیزگاران را جایی است امان از هر آسیب، بستانها و تاکستانها » (۱)

ابن نمونه هایی بود که نگارنده در سیر مطالعاتی خود با آن برخورد کرده است . براین اساس روشن شد که متن عربی کتاب « الأعجاز البیانی » نباید از ترجمه ی کتاب دور بماند و پژوهش گران ژرف نگر بی نیاز از متن عربی نیستند.

ص: ۲۶

۱- اعجاز بیانی قرآن ص ۴۴۰

فصل دوم: دیدگاه ها در باب مترادف یا عدم مترادف

اشاره

ص: ۲۷

بحث درباره وجود یا عدم ترادف در قرآن کریم اهمیت بسزایی دارد. این موضوع بر فهم و تفسیر بعضی آیات قرآن تاثیرگذار است، اما از این مهمتر تاثیر این بحث در فهم دقیق و عمیق معانی الفاظ قرآنی و استنباط لطایف و نکات ظریف آیات قرآن است. بر همین اساس بعضی محققان مساله عدم ترادف در قرآن کریم را یکی از اصلی ترین پایه های اعجاز بیانی قرآن قرار داده اند. خطابی (۳۹۸ق) در همین راستا گفته است:

((معیار و ملاک بلاغت در نظم قرآن آمده است که لفظ در جای خود چنان باشد که اگر از آنجا برداشته شود و لفظ دیگری به جای آن آید مضمون آیه تباه گردد و یا شکوه و جلوه ای که داشته از میان برود و در نتیجه بلاغت از قرآن رخت بر بندد. (۱))

بنابراین اگر محقق ترادف کلمات در قرآن را بپذیرد، به هنگام تفسیر آیات شریفه کلمات قریب المعنا را به یکدیگر تفسیر کرده و ضرورتی برای موشکافی و دقت در معناشناسی واژه ها احساس نمی کند، اما باور به عدم ترادف در واژه های قرآن موجب می گردد مفسر در تفسیر هر واژه قرآنی تمام سعی و تلاش و اهتمام خود را به کار گیرد تا با اتکا به فرهنگ عربی و خود متن قرآن ویژگی های معنایی هر کلمه را پیدا کند و به معنای خاص آن دست یابد و در نتیجه افزون بر تفسیر دقیق تر آیات اوج بلاغت قرآن در استخدام کلمات، و لطایف و ظرایف نهفته در آنها را به نمایش بگذارد. در اینجا برای روشن تر شدن بیشتر این بحث نمونه ای ذکر می کنیم:

کسانی که معتقد به وجود ترادف در قرآن اند، ممکن است « ذنب » و « اثم » را مترادف پنداشته و این دو را به یکدیگر تفسیر کنند. نتیجه مترادف پنداشتن این دو واژه مستلزم آن است که در تفسیر آیه ۲ سوره ی مبارکه ی فتح ((لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ)) به رسول خدا (ص) گناه و

ص: ۲۹

معصیت و اثم نسبت داده شود و این با عصمت آن حضرت در تعارض خواهد بود. اما کسانی که به عدم ترادف واژه ها در قرآن کریم باور دارند خصوصیت معنایی هر یک از این دو واژه را در فرهنگ عربی و کاربرد های قرآنی استخراج کرده و هرگونه تعارض این آیه شریفه با عصمت پیامبر را انکار کرده اند. (۱)

حال، در میان لغت شناسان عرب و مفسران درباره وجود ترادف در زبان عربی و قرآن کریم اختلاف نظر وجود دارد. بدیهی است شناخت موافقان و مخالفان وادله ی هر یک از آنها در این باره مفید بلکه لازم به نظر می رسد.

دانشمندان و مفسران درباره ی وجود یا عدم ترادف در کلمات قرآن دیدگاه های متفاوتی بیان کرده اند.

به طور کلی این دیدگاه ها در سه محور قابل بررسی است :

۱- وجود ترادف در زبان عربی و قرآن کریم

۲- عدم ترادف در زبان عربی و قرآن کریم

۳- وجود ترادف در زبان عربی و عدم آن در قرآن کریم

اینک به بررسی هر یک از دیدگاه ها می پردازیم:

۲-۱ وجود ترادف در زبان عربی و قرآن کریم

اشاره

در ساخت و تولد هر کلمه، اصل آن است که برای هر مفهومی یک کلمه انتخاب شود. مثلاً برای جنس مذکر واژه (رجل) برگزیده می شود ولی بنا به دلایلی، گاه برای یک معنا چند لفظ به وجود می آید.

ص: ۳۰

۱- طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه ی سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر محمدی، ۱۳۶۲ ج ۱۸

اولین بار سیبویه وجود این نوع کلمات را در زبان عربی ثبت کرد و پس از او دانشمندان عنوان (ترادف) را برای این گروه کلمات اعلام کردند.

دیدگاه سیبویه در وجود ترادف در کلمات عربی به دیده قبول نگریسته شد و دانشمندان زیادی پس از وی به جمع کلمات مترادف پرداختند. نخستین اثر مستقل در جمع الفاظ مترادف از اصمعی-۲۱۶ق- شاگرد سیبویه گزارش شده است، با عنوان: « ما اختلفت الفاظُهُ واتَّفقت معانيه » و پس از آن کتاب های فراوان دیگری با همین عنوان نگاشته شد. نخستین بار در قرن چهارم علی بن عیسی رمانی -۳۸۴ق- نام « ترادف » را برای این موضوع برگزید و کتابی با عنوان « الالفاظ المترادفه » نگاشت.

به تدریج دانشمندان در جمع کلمات مترادف به افراط گرائیدند تا جایی که ابن فارس از استاد خود احمد بن محمد بن بندار روایت کرده است که ابن خالویه می گفت: برای شیر پانصد نام و برای مار دویست نام جمع آوری کرده است. (۱) و یا همو « ابن خالویه » در مجلس سیف الدوله گفته بود برای شمشیر پنجاه نام از حفظ دارم. (۲)

با قطع نظر از زیاده روی ها در جمع کلمات مترادف، نظریه وجود ترادف در زبان عربی و قرآن نظریه ای مشهور است و بیشتر دانشمندان و زبان شناسان قدیم و جدید آن را پذیرفته اند.

اهمیت بحث ترادف در قرآن، جایگاهی حیاتی در تفسیر قرآن دارد.

اگر مفسر قائل به ترادف بین واژه ها در قرآن باشد هنگام تفسیر می تواند برای توضیح کلمه ای از کلمات دیگر استفاده کند و به راحتی کلمه مورد نظر را با کلمه مترادف خودش معنا کند ولی اگر مفسر ترادف بین واژه ها در قرآن را انکار کند وظیفه سنگین تری برعهده دارد او باید در برخورد با هر واژه به دنبال معنی دقیق آن باشد. باید با غور و تأمل در فرهنگ عربی، کاربردهای قرآنی و سیاق واژه و آیه و چه بسا سوره مراد حقیقی خدای متعال از به کار بردن آن واژه خاص را تبیین کند.

ص: ۳۱

۱- احمد بن فارس، الصحاحی فی فقه اللغه و سنن العرب فی کلامها، القاها، مطبعه المؤید، ۱۳۳۸ه- ۱۹۱۰م، ص ۴۳، المزهر ح ۱ ص ۳۲۵.

۲- سیوطی عبدالرحمن بن ابی بکر، المزهر فی علوم اللغه و انواعها، نشر فیروزآبادی، ۱۳۶۸ ح ۱، ص ۴۰۵.

بر اساس این دیدگاه برخی از محققین مترادف را در زبان عربی پذیرفته اند و اعتقاد دارند قرآن نیز که به زبان عربی است لاجرم خصوصیات این زبان را پذیرفته است و کلمات مترادف در قرآن وجود دارد .

ص: ۳۲

اشاره

از آنجا که وجود پدیده مترادف در زبان عربی امری بدیهی و غیرقابل انکار است، زبان شناسان به جای بیان دلایل وجود الفاظ مترادف در زبان عربی به بیان اسباب و عوامل مترادف پرداخته اند. مهمترین اسباب و عوامل وجود الفاظ مترادف در زبان عربی عبارت است از:

۱- تداخل گویش ها و لهجه ها

یکی از مهمترین عوامل مترادف وجود گویش ها و لهجه های مختلف عربی است. نقش گویش ها در مترادف به این شکل است که هر گویش و لهجه ای از عرب، نامی را بر یک چیز اطلاق کرده است. سپس بر اثر برخورد گویش ها با یکدیگر و پیدایش زبان مشترک تعدادی از واژه ها تحت شرایط دینی، اقتصادی و سیاسی جذب زبان مشترک شده، موجبات مترادف در الفاظ را فراهم آورده اند. برای مثال ابن فارس کلمات «ألت» و «بَخس» را به معنای نقص دانسته است، بعضی لغویان کلمات «هضم» و «وتر» را نیز به همین معنا دانسته اند. این کلمات در آیات زیر آمده و معمولاً از طرف مفسران به معنای نقص تفسیر شده اند:

«وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا» (حجرات/۱۴) یعنی اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید خداوند چیزی از اعمال شما کم نمی کند.

«فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (اعراف/۸۵) یعنی... چیزی از اشیاء و اجناس مردم را کم نکنید.

«وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَّركُمْ أَعْمَالَكُمْ» (محمد/۳۵) یعنی خدا با شماست و چیزی از اعمال شما را کم نمی کند.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» (طه/۱۱۲) یعنی کسی که عمل صالح انجام دهد و مومن باشد نه از ظلم می ترسد و نه از نقص عملش.

بنابراین چهار کلمه مذکور مترادف به نظر می‌رسند، اما ابو عبید قاسم بن سلام - ۲۲۴ق - گزارش کرده است که (ألت) در زبان و لهجه بنی عبس، و (بخس) در زبان و گویش قریش، و (وتر) در زبان و گویش حمیر، و (هضم) در زبان و گویش همدیل به معنای نقص است. (۱)

بر همین اساس بعضی پژوهشگران با تاکید بر این که یکی از شرایط مترادف اتفاق لهجه و گویش است مترادف این چهار کلمه را انکار کرده اند. (۲)

نتیجه آن که این عامل پیدایش مترادف، مورد قبول زبان شناسان قدیم و جدید بوده است و حتی منکران مترادف نیز به آن اعتراف دارند. جز اینکه منکران مترادف متعلق به دو گویش را از حوزه مترادف استثناء کرده اند. (۳)

۲- تلقی واحد از اسم و صفت

یکی دیگر از عوامل کثرت و رشد واژه های مترادف این است که یک چیز در اصل یک نام و چندین صفت داشته که با توجه به ویژگی های مختلف آن چیز بر آن اطلاق می شده است، اما به تدریج و با گذر روزگار جنبه ی وصفی آن صفت ها فراموش شد و از همه آنها تلقی اسم شده است، و یا به دلیل نیاز یک ادیب و شاعر به موسیقی یک کلمه برای رعایت وزن و قافیه شعر معنای وصفی کلمه ای را نادیده گرفته و آن را به جای اسم آن به کار برده است. برای نمونه، شمشیر از این قبیل است که اسم آن « سیف » بوده است و هر یک از کلمات « صارم » « تیز و برنده »، « مشرفی »، « شمشیر ساخت مشرف »، « یمانی »، « شمشیر ساخت یمن » و... صفت آن می باشد که شاعر گاه به ملاحظه رعایت وزن و قافیه شعر این کلمات را در همان معنای « سیف » به کار می برد.

برای این سبب نمونه چندان در قرآن کریم نمی توان یافت. یک نمونه مشخص آن « الله » و « الرحمن » است. در آیه ۱۱۰ / اسراء: « قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى » که

ص: ۳۴

۱- ابو عبید قاسم بن سلام، لغات القبایل الواردة فی القرآن الکریم، پژوهش طلب عبدالحمید، کویت، ص، ۲۰۶، ۲۹۹، ۲۴۹، ۱۹۳.

۲- المنجد محمد نورالدین، الترادف فی القرآن الکریم، دارالفکر، ۱۹۹۷، ص ۱۶۶.

۳- همان، ص ۱۸۰.

اولی نام خدا و دومی صفت اوست. همچنین به نظر بعضی محققان اطلاق کلمات: «إمام»، «رقیم»، «مسطور»، «سفر»، «قِطَّ»، «لوح»، «کتاب» بر کتاب به لحاظ اعتبارات و صفات مختلف کتاب است.

۳- وام گیری از زبان های دیگر

یکی دیگر از عوامل ترادف وام گیری از زبان های دیگر است. به این معنا که بر اثر روابط تجاری، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی عرب ها با دیگر ملل، بعضی از واژه ها وام گرفته و وارد زبان عربی شده است. برای نمونه به نظر بعضی زبان شناسان اطلاق دو واژه «رقیم» و «سفر» بر کتاب به همین سبب بر می گردد و واژه نخست از زبان یونانی و واژه دوم از زبان نبطی یا سُریانی وارد زبان عربی شده است؛ (۱)

« أَمْ حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا » (کهف / ۹)

« مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْبَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا » (جمعه / ۵)

این عامل نیز از سوی همه زبان شناسان حتی منکران ترادف پذیرفته شده است، اما منکران آن را از حوزه ترادف استثناء کرده اند.

۴- تطوّر زبانی

از دیگر عوامل ترادف تطوّر زبانی واژه هاست. تطوّر زبانی بر دو قسم است: ۱- تطوّر صوتی ۲- تطوّر دلّالی. مقصود از تطوّر صوتی آن است که به تدریج در اصوات و مخارج و حروف یک کلمه تحول و تغییری صورت پذیرد و به شکل کلمه مشابه دیگری در آید و در نتیجه اهل زبان آن دو واژه را به عنوان الفاظ مترادف تلقی کنند، مانند واژه های «صراط» و «سراط» و «زراط» به معنای راه. به نظر

ص: ۳۵

۱- ۱- سیوطی عبدالرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه ی محمدجعفر اسلامی نشر بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۲، ج ۱، واژه های دخیل در قرآن، ص ۲۲۰ و ۲۵۳

زبان شناسان از این سه کلمه یکی اصل بوده و از سه حرف «ص» و «س» و «ز» دو حرف در نتیجه تطور صوتی از حرف دیگر پدید آمده است، دو کلمه «جدف» و «جدث» هر دو به معنای قبر و «فوم» و «ثوم» (۱) هر دو به معنای گندم نیز از این قبیل است که یکی از دو حرف «ف» و «ث» معلول تطور صوتی دیگری است. این گونه تغییرات صوتی در حروف قریب المخرج امری شایع در گویش های مختلف یک زبان است.

مقصود از تطور دلالی نیز آن است که دو کلمه مختلف ابتدا در دو معنای متفاوت اما نزدیک به هم به کار می رفتند، سپس به تدریج تفاوت معنایی آنها نادیده انگاشته شد و استعمال هر دو در یک معنا رایج گشت. مانند دو لفظ «حمد» و «شکر» که گرچه هریک از این دو کلمه برای معنای خاصی وضع شده بود اما بعدها این دو لفظ معنای یکسانی پیدا کردند. دو واژه «هلک» و «موت» نیز هریک در ابتدا برای معنای خاصی وضع شدند سپس هر دو در معنای مردن به کار رفته اند. (۲) از همین قبیل است دو واژه «شک» و «ریب». در باب تطور دلالی باید توجه داشت که برخی از واژه های مترادف چه بسا در آغاز با یکدیگر تفاوت معنایی داشته اند، اما به تدریج تفاوت آنها از یاد رفته و هر دو واژه مترادف استعمال شده اند، سپس قرآن کریم نیز با همین حال آن دو واژه را به صورت مترادف به کار برده است، ولی مهمتر این است که برخی از مترادفات در زمان نزول قرآن با یکدیگر تفاوت معنایی داشته اند و این تفاوت برای مخاطبان نیز شناخته شده است، سپس به تدریج این تفاوت ها فراموش شده و در دوره های بعدی مفسران آن واژه ها را مترادف معنا کرده اند. بنابراین این مفسر وظیفه دارد با مراجعه به منابع اصیل و تأمل در کاربردهای لغت در عصر جاهلی و دوره اسلامی به معنای دقیق واژه ها دست یابد.

آنچه بیان شد اسباب و عوامل پیدایش الفاظ مترادف بود.

ص: ۳۶

۱- از این دو نمونه کلمه (جدث) و (فوم) در قرآن کریم بکار رفته است .

۲- : فی اللجهات العربیه ص ۱۸۳ ، مباحثی در فقه اللغه و زبان شناسی عربی ص ۳۶۲ .

زبان شناسان از اسباب و عوامل دیگری نیز یاد کرده اند که به دلیل اهمیت کمتر و پرهیز از طولانی شدن بحث از بیان آنها صرف نظر می کنیم. همچون:

۱- تعدد وضع لغوی آغازین، واضح، دو کلمه را برای یک معنا وضع کرده باشد. البته به نظر می رسد دست یابی به وضع نخستین الفاظ برای ما میسر نباشد، مگر از روی حدس و احتمال.

۲- استعمال مجازی یک کلمه در معنای واژه ی دیگر. این سبب نیز کم و بیش شایع است.

۲-۱-۲ فواید مترادف

اشاره

موافقان مترادف برای الفاظ مترادف فواید برشمرده اند که مهم ترین آنها از این قرار است:

۱- گسترش طرق بیان .

مترادف به گوینده و نویسنده کمک می کند تا با بهره گیری از اوزان و موسیقی کلمات مترادف در فنون مختلف بدیع همچون سجع، جناس، قافیه ترصیع، وزن های عروض و غیر اینها نوآوری کرده و در طریق تعبیر و بیان، توسعه دهد.

۲- امکان استفاده از کلمات فصیح تر

بدیهی است که در خلق آثاری ادبی و هنری، هر سیاقی استعمال کلمه خاصی را اقتضا دارد و الفاظ مترادف این امکان را برای ادیب فراهم می آورد تا کلمه ای را کنار نهاده و کلمه مرادفش را که با سیاق مورد نظر تناسب بیشتری دارد به کار برد. همچنین ممکن است هر سیاق با شکل ها و صیغه های خاصی سازگارتر باشد و در سیاق دیگر با شکل های کلمه مرادفش سازگارتر باشد برای مثال مصدر «رجع» از مصدر «حور» سبک تر است، ولی فعل مضارع «یحور» از «یرجع» سبک تر است و در قرآن کریم مصدر «رجع» و مضارع «یحور» آمده است. نیز دو فعل «وجد» و «الفی» در ساختار ماضی هر دو فصیح و شیوا هستند، اما در ساختار مضارع، فعل «یجد» از «یلفی» بسیار سلیس و روان تر است، از این رو در قرآن مجید در شکل ماضی به کار رفته است و در شکل مضارع فقط از فعل «یجد» استفاده شده است. یا دو فعل «جاء» و «أتی» در شکل های ماضی و مضارع و امر و معلوم و مجهول به

دلیل تفاوت وزن و آهنگ شان هر یک در سیاق خاصی از فصاحت بیشتر برخوردارند که آن دیگری ندارد. شایان ذکر است که در قرآن کریم فعل مضارع « یجیی » و ماضی « أتى » نیامده و به جای آن از فعل مضارع « یأتی » و ماضی مجهول « جیی » استفاده شده است.

۳- تفنن در عبارت

از دیگر فوائد ترادف ایجاد تفنن و تنوع در بیان و پرهیز از تکرار لفظ است. برای مثال در قرآن دو فعل « یذبّحون » و « یقتلون » در دو سیاق کاملاً مشابه و یکسان به کار رفته اند و این امر نشان دهنده ی ترادف این دو واژه است.

۴- توسعه در الفاظ

یکی دیگر از مهم ترین فوائد ترادف آن است که به موجب آن الفاظ زیادی در اختیار اهل زبان قرار می دهد و بدین ترتیب گوینده هیچ گاه در تنگنای لفظ قرار نمی گیرد و به مجردی که لفظی را فراموش کرد و یا تلفظ کلمه ای برایش دشوار آمد از مرادف آن استفاده می کند. بنابراین وجود الفاظ مترادف سبب می شود که الفاظ متعددی که دلالت بر یک معنا دارند در اختیار گوینده و نویسنده قرار گیرد تا اگر لفظی از خاطرش رفت از واژه مرادفش استفاده کند و هر واژه را که مناسب تر به حال سیاق تشخیص داد به کار برد.

بنابراین روشن می شود که وجود ترادف در زبان پدیده ای طبیعی است و یک واقعیت زبانی و غیرقابل انکار است. توجه به این واقعیت لغوی از یک سو و توجه و دقت در ویژگی های بیانی قرآن کریم از سوی دیگر سبب شده است که عده ای از محققان و مفسران با اعتراف به وجود ترادف در زبان عربی، وقوع آن را در قرآن کریم انکار کنند. به نظر این گروه قرآن کریم از نظر بیانی در برترین درجه فصاحت و اوج قله بلاغت قرار دارد. به همین جهت هر واژه آن در جایگاه خاص خود دلالت بر معنای خاصی دارد که هیچ کلمه دیگری نمی تواند جایگزین آن شده و آن معنا را بیان کند. (۱)

ص: ۳۸

۱- محمد بن عبدالرحمن بن صالح الشایع، الفروق اللغویه و اثرها فی القرآن، مکتبه العبیکان، الرياض ۱۴۱۴هـ-۱۹۹۴م، ص ۱۷۷

۲-۲-۱ مخالفان ترادف

افراط و زیاده روی در مترادف نشان دادن کلمات موجب شد عده ای از دانشمندان اهل لغت به انکار الفاظ مترادف در زبان عربی پردازند. نخستین لغت شناس منکر ترادف محمد بن اعرابی-۲۳۱ق- مشهور به ابن الاعرابی است. ابن الاعرابی گفته است:

((در هریک از دو واژه ای که عرب آنها را بر یک معنا اطلاق می کند معنایی نهفته است که در دیگری وجود ندارد. گاهی ما این معنای خاص را می شناسیم و از آن خبر می دهیم و گاهی بر ما پوشیده و نا معلوم است، اما نمی گوییم که عرب نیز نسبت به آن معنای خاص نا آگاه بوده است.))^(۱)

پس از ابن الاعرابی زبان شناسان بزرگی چون ابوالعباس ثعلب- ۲۹۱ق- ابن الانباری- ۳۲۸ق- ابن درستویه- ۳۴۷ق- ابن فارس- ۳۹۵ق- و ابوهلال عسکری- ۳۹۵ق- به پیروی از وی پدیده ترادف در لغت را انکار کردند.

ابن فارس می گوید:

((برخی برای یک چیز نام های مختلفی ذکر کرده اند مانند: سیف، مُهَنَّد، صارم « هر سه به معنای شمشیر ». اما نظر ما این است که هر چیزی یک نام دارد و بقیه نام ها، هریک بیانگر صفتی از آن هستند که معنایشان باهم متفاوت است.))^(۲)

ابو هلال عسکری نیز در کتاب الفروق اللغویه که با هدف انکار ترادف را تألیف کرده است؛ می نویسد:

« در یک زبان هرگاه دو اسم درباره یک معنا به کار رود باید گفت که هریک معنایی را اقتضا می کند که با دیگری متفاوت است و گرنه کلمه دوم زاید بوده و به آن نیازی نخواهد بود. »^(۳)

ص: ۳۹

۱-: الانباری محمد بن قاسم، کتاب الاضداد، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مکتب العصریه، بیروت، ص ۷، الازهر ح ۱ ص

۲-: الصحابی ص ۹۶.

۳- عسکری حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغه، ترجمه ی محمد علوی مقدم، نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳، ص ۱۱

ادله ابو هلال عسگری مبنی بر عدم ترادف از این قرار است: (۱)

((و اما آنچه شناخته می شود به وسیله آن فرق بین این معانی و مشابه های آن بسیار است از جمله:

الف: اختلاف استعمال بین دو کلمه ای که تفاوت معنایی بین آن دو اراده شده باشد.

ب: اختلاف به اعتبار صفات دو کلمه ای که فرق بین آن دو طلب می شود.

ج: اختلافی که به اعتبار تأویل آن دو معنی به وجود می آید.

د: اختلافی که به اعتبار حروفی که افعال را متعدی می کند به وجود می آید.

هـ: اختلاف معنایی که به اعتبار متضاد هر یک از کلمه ها به دست می آید.

و: اختلاف معنایی که به وسیله ی اختلاف ریشه ی کلمه به دست می آید.

ز: اختلاف معنایی که موجب آن اختلاف ساخت بین آن دو کلمه است.

ح: اختلاف معنایی که به اعتبار ریشه و حقیقت دو کلمه یا یکی از آنها که در اصل زبان وجود دارد.))

۲-۲-۲ ادله ی منکران ترادف

اشاره

منکران و مخالفان وجود الفاظ مترادف در زبان عربی و قرآن کریم به دلایلی استناد کرده و به بعضی از دلایل موافقان ترادف پاسخ گفته اند. برخی از دلایل منکران عبارتند از:

ص: ۴۰

۱- وضع هر کلمه برای یک معنای خاص.

این الا عرابی گوید: در هر یک از دو واژه ای که عرب ها آن را ظاهراً در یک معنا به کار برده اند خصوصیتی نهفته است که در معنای مرادف آن وجود ندارد. این تفاوت دقیق گاهی برای ما آشکار و گاهی پوشیده می ماند. به عبارت دیگر حکمت در وضع کلمات اقتضا می کند که هر واژه ای برای یک معنا وضع می شود. بنت الشاطی نیز که از مخالفان سرسخت وجود ترادف در قرآن کریم است، معتقد است که به خصوص در قرآن کریم هر واژه ای حامل بار معنایی خاص خود است که هیچ واژه دیگری نمی تواند به طور کامل جایگزین آن شود. (۱)

۲- ارائه تعریف خاص از ترادف.

منکران ترادف با افزودن قیودی به تعریف ترادف، حوزه هایی از الفاظ مترادف را استثنا کرده و از مقوله ترادف خارج دانسته اند.

ابن درستویه بر این باور است که اگر دو کلمه متعلق به دو زبان باشد ترادف آنها مانعی ندارد. بنت الشاطی نیز تعلق دو واژه به دو زبان یا دو لهجه را از مقوله ی ترادف استثنا کرده و وجود این گونه از مترادفات را در قرآن کریم می پذیرد و آن را خللی در اعجاز بیانی قرآن نمی شناسد. (۲)

منجّد نیز با افزودن قیود متعددی به تعریف ترادف، عملاً ترادف کلماتی مانند (حمد و شکر) که نتیجه

تطوّر دلّالی است، و (جدث و جدف) که نتیجه تطوّر صوتی است، و (سیف و صارم) که با دو اعتبار و دو لحاظ بر شمشیر اطلاق می شود، یعنی یکی اسم شمشیر است و دیگری صفت آن و مواردی دیگر را انکار کرده است. (۳)

ص: ۴۱

۱- اعجاز بیانی ص ۲۲۶.

۲- برای نمونه نک: اعجاز بیانی، ص ۴۸۹، ۵۴۹، ۳۸۴.

۳- الترادف فی القرآن الکریم، ص ۳۵.

۳- تفکیک میان مترادف تام و ناقص

یکی دیگر از ادله منکران مترادف تقسیم مترادف به مترادف تام و مترادف ناقص و سپس انکار مترادف تام است. زبان شناسان مترادف میان کلمات را به دو قسمت کرده اند: ۱- مترادف تام، ۲- مترادف ناقص.

مترادف تام آن است که دو کلمه از همه ی جهات مترادف باشند. به عبارت دیگر در هر جا که یکی از دو کلمه ی مترادف به کار رفت کلمه ی دیگر نیز بتواند به جای آن بنشیند. به باور زبان شناسانی که پدیده مترادف در زبان را پذیرفته اند، مترادف تام در یک زبان بسیار نادر است و به ندرت دو کلمه ای را میتوان یافت که میان آنها مترادف تام (۱) باشد شاید میان دو کلمه « جاء » و « اتی » در زمان ما مترادف تام باشد.

اما مترادف ناقص آن است که دو کلمه در بعضی از استعمالاتشان و در بعضی سیاق ها مترادف باشند، با این حال هر یک از آن دو کلمه کاربرد های خاصی داشته باشند که کلمه دیگر فاقد آن باشد. برای نمونه دو کلمه « الفی » و « وَجَدَ » به معنای یافتن مترادف اند، با این حال کلمه « وجد » در معانی دیگری نیز به کار می رود که در آن کاربرد ها هیچگونه مترادفی با « الفی » ندارد.

با توجه به نکاتی که بیان شد منکران مترادف گاه مترادف تام میان کلمات را انکار می کنند، در حالی که مترادف ناقص میان دو کلمه یعنی مترادف در برخی کاربردها قابل انکار نیست.

۴- تفکیک میان اسم و صفت

همچنین منکران مترادف با تفکیک میان اسم و صفات اشیاء و افزودن این شرط به شرایط مترادف که دو واژه مترادف باید همسو و هم جهت باشند مترادف میان کلماتی مانند (سیف) و (صارم) که یکی

ص: ۴۲

۱- الترادف فی القرآن الکریم، ص ۷۳-۷۴.

اسم است و دیگری صفت را انکار کرده اند بنابراین کلماتی مانند (خیل) و (خیر) هر دو به معنای یک گله اسب (۱) مترادف نخواهند بود، زیرا هریک ناظر به صفتی در اسب می باشند.

۲-۳ وجود ترادف در زبان عربی و عدم آن در قرآن کریم

اگر چه نظر مشهور و غالب در بین زبان شناسان وجود ترادف را در زبان ها من جمله زبان عربی تأیید می کند ولی وجود ترادف در قرآن مجید از زمان های دور تاکنون موافقان و مخالفانی دارد که هریک به ارائه نظر و تبیین ادله خود پرداخته اند.

در این راستا، بنت الشاطی نیز جزء موافقان ترادف در زبان عربی و مخالفان ترادف در قرآن کریم آورده می شود و البته به طور خاص با توجه به عنوان این نوشته در فصل سوم و چهارم به نقد و بررسی دیدگاه و روش بنت الشاطی در باب عدم ترادف در قرآن کریم خواهیم پرداخت.

اهمیت بحث ترادف در قرآن کریم، جایگاهی حیاتی در تفسیر دارد.

اگر مفسر قائل به ترادف بین واژه ها در قرآن باشد هنگام تفسیر می تواند برای توضیح کلمه ای از کلمات دیگر استفاده کند و به راحتی کلمه مورد نظر را با کلمه ی مترادف خودش معنا کند ولی اگر مفسر ترادف بین واژه ها در قرآن را انکار کند وظیفه سنگین تری برعهده دارد. او باید در برخورد با هر واژه به دنبال معنی دقیق آن باشد. باید با غور و تأمل در فرهنگ عربی، کاربردهای قرآنی و سیاق واژه و آیه و چه بسا سوره مراد حقیقی خدای متعال را از به کار بردن آن واژه خاص تبیین کند.

۲-۴ نظر مختار

اشاره

دقت و تأمل در ادله موافقان و منکران ترادف و نیز عوامل پیدایش مترادفات و فواید واژه های مترادف نشان می دهد که وجود پدیده ترادف در زبان امری بدیهی و غیر قابل انکار است. البته نباید از

ص: ۴۳

۱- واژه (خیر) در آیه شریفه (انی اجبت حب الخیر عن ذکر ابی) (ص/۳۲) به معنای (خیل) یا گروه و گله ای از اسب است.

نظر دور داشت که میان منکران و موافقان ترادف چندان اختلاف اساسی وجود ندارد. اگر موافقان ترادف قیود مورد نظر منکران را در تعریف ترادف بگنجانند چه بسا آنها نیز منکر ترادف شوند، همان گونه که اگر منکران نیز از همان زاویه ی دید موافقان به ترادف بنگرند وجود این پدیده را در زبان انکار نخواهند کرد. در عین حال ما دیدگاه زبان شناسان جدید و نظریه مشهور میان زبان شناسان قدیم را ترجیح داده و وجود ترادف در زبان عربی را ثابت و غیر قابل انکار می دانیم. حال اگر فواید ترادف را نیز به ادله ی گذشته بیفزاییم پذیرش این دیدگاه آسان تر خواهد بود.

در تبیین نظر مختار به بیان چند نکته می پردازیم :

۱- اصل عدم ترادف در قرآن کریم

حاصل کوشش های محققان در موضوع ترادف در واژه های قرآنی نشان می دهد که تاکنون رد و انکار ترادف در قرآن کریم در حد نظریه بوده و منکران ترادف نتوانسته اند ترادف در همه واژه های قرآنی را انکار کنند.

افزون بر مواردی که منکران ترادف آن ها را استثنا کرده اند مانند تعدد لهجه و زبان، و تطور صوتی و دلایلی و نظیر اینها، هنوز کلماتی وجود دارند که محققان نتوانسته اند میان آن ها تفاوت قابل قبولی را بیان کنند. از جمله واژه های « بعث » و « ارسل »، « قعد » و « جلس »، « قتل » و « ذبح »، « وجد » و « ألقى »، « فضّل » و « آثر » (۱)، « جاء » و « اتى » (۲) و... از این رو به نظر می رسد وجود ترادف « غیر تام » در قرآن کریم میان بعضی کلمات قابل انکار نیست. اما باید توجه داشت که الفاظ « ترادف ناقص » در قرآن کریم بسیار نادر است. از این رو هر مفسری در مقام تفسیر

ص: ۴۴

-
- ۱- : صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغة، دارالعلم للملایین، ۱۳۷۹هـ، ص ۳۰۰، الفروق اللغویه ص ۱۶۹
 - ۲- زرکشی محمد بن بهادر، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، نشر دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۹۶-۹۷

قرآن باید اصل را بر عدم ترادف واژه‌ها گذاشته و همه تلاش خود را به کار گیرد تا برای هر واژه‌ی قرآنی، معنای خاص آن واژه را بیان کرده و آن را متباین با دیگر واژه‌ها معرفی کند. (۱)

۲- قرآن کریم معیار شناخت تمایز معانی

پس از آن که مفسر با اصل عدم ترادف به بررسی واژه‌های قرآن روی آورد، طبیعی است که برای شناخت تفاوت معانی واژه‌ها باید به لغت و فرهنگ عربی و اشعار جاهلی و اسلامی مراجعه کرده و با دقت و تدبیر در تفاوت کاربردها، تفاوت معانی را استخراج کند.

اما همان گونه که پیشتر بیان شد محقق باید بداند که خود قرآن کریم منبعی بسیار غنی، معتبر و متقن برای شناخت معانی دقیق واژه‌هاست، از این رو باید با جست و جوی موضوعی واژه‌ها در قرآن کریم و مقایسه میان آن‌ها با مترادف‌نماهای شان به شناخت معنای دقیق هر واژه و تمایزش با واژه مترادف آن دست یابد. برای مثال دو واژه «خوف» و «خشیت» را بعضی مفسران مترادف پنداشته اند اما بررسی کاربرد قرآنی این دو واژه از تفاوتی دقیق میان آن دو خبر می‌دهد.

نمونه دیگر دو واژه «همزه» و «لمزه» است که معنایی نزدیک به هم دارد و مفسران تفاوت قاطعی میان آن دو بیان نکرده اند. بعضی «همزه» را به عیب جویی در حضور شخص و «لمزه» را به غیبت و عیب جویی در غیاب و پشت سر فرد، و بعضی دیگر بالعکس این معنا کرده اند، (۲) حال آن که بررسی موارد کاربرد این دو واژه در قرآن کریم معنای دوم را تأیید می‌کند، یعنی «همزه» به معنای غیبت کردن و عیب جویی در غیاب شخص است و «لمزه» عیب جویی و تمسخر و زخم زبان در حضور وی.

بنابراین محقق باید با بررسی کاربردهای قرآنی هر واژه به صورت موضوعی و مقایسه آن با واژه‌های مشابه و قریب‌المعنائش و داور قرار دادن قرآن کریم، به تفاوت دقیق میان واژه‌ها راه یابد.

ص: ۴۵

۱- همان ج ۴ ص ۹۳-۱۰۲، الفروق اللغویه ص ۲۰۳-۲۰۵

۲- طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۵، ج ۱۰. زمخشری محمد بن عمر، الکشاف عن حقایق التنزیل، نشر دارالفکر، ۱۳۵۶ ج ۴.

راغب اصفهانی در مفردات خود به این اصل توجه وافی و کامل داشته است.

۳- قرآن کریم پایه گذار تفاوت معنایی

چه بسا واژه‌هایی که در زبان عربی مترادف هم به کار می‌رفته و عرب‌ها میان آن واژه‌ها تفاوت معنایی نمی‌شناخته و در نظر نمی‌گرفته‌اند، اما قرآن کریم با بیان اعجازین خود نظم خاصی در استخدام این واژه‌ها در پیش گرفته و در استعمالات خود میان آنها تمایز برقرار کرده است. براین اساس محقق و مفسر باید واژه‌های قرآنی را از این زاویه نیز مورد تحقیق و تدبر قرار دهد و عرف و شیوه قرآن کریم را در استخدام و استعمال واژه‌ها به دست آورد تا به طور دقیق‌تر به معنای مورد نظر قرآن و مقصود الهی

دست یابد. برای نمونه معمولاً در استعمالات عربی میان «غیث» و «مطر» تفاوتی بیان نمی‌شود ولی خداوند متعال میان این دو واژه تمایز ایجاد کرده و «غیث» را همواره در معنای باران به عنوان رحمت الهی و بشارتی برای آدمیان به کار برده است درحالی که «مطر» و «امطر» را در معنای باران به عنوان عذاب و مجازات الهی استعمال کرده است.

بحث درباره وجود یا عدم ترادف در قرآن کریم اهمیت بسزایی دارد. این موضوع بر فهم و تفسیر بعضی آیات قرآن تاثیرگذار است، اما از این مهمتر تاثیر این بحث در فهم دقیق و عمیق معانی الفاظ قرآنی و استنباط لطایف و نکات ظریف آیات قرآن است. دانشمندان و مفسران درباره ی وجود یا عدم ترادف در کلمات قرآن دیدگاه های متفاوتی بیان کرده اند. به طور کلی این دیدگاه ها در سه محور قابل بررسی است: ۱- وجود ترادف در زبان عربی و قرآن کریم ۲- عدم ترادف در زبان عربی و قرآن کریم ۳- وجود ترادف در زبان عربی و عدم آن در قرآن کریم. موافقان وجود ترادف در زبان عربی و قرآن کریم به بیان اسباب و عوامل ترادف و همچنین فواید آن پرداخته اند در مقابل مخالفان ترادف نیز به بیان ادله ی خود در بیان عدم ترادف کوشیده اند. در این میان گروهی مانند بنت الشاطی ترادف در زبان عربی را پذیرفته اند و به انکار آن در قرآن همت گماشته اند. البته نباید از نظر دور داشت که میان منکران و موافقان ترادف چندان اختلاف اساسی وجود ندارد. اگر موافقان ترادف قیود مورد نظر منکران را در تعریف ترادف بگنجانند چه بسا آنها نیز منکر ترادف شوند، همان گونه که اگر منکران نیز از همان زاویه ی دید موافقان به ترادف بنگرند وجود این پدیده را در زبان انکار نخواهند کرد. در عین حال ما دیدگاه زبان شناسان جدید و نظریه مشهور میان زبان شناسان قدیم را ترجیح داده و وجود ترادف در زبان عربی را ثابت و غیر قابل انکار می دانیم. حال اگر فواید ترادف را نیز به ادله ی گذشته بیفزاییم پذیرش این دیدگاه آسان تر خواهد بود و با دقت و تأمل در ادله موافقان و منکران ترادف و نیز عوامل پیدایش مترادفات و فواید و اثره های مترادف به این نتیجه می رسیم که وجود پدیده ترادف در زبان امری بدیهی و غیر قابل انکار است ولی در تبیین معانی و اثره ها در قرآن کریم باید به این نکات توجه کنیم که اصل عدم ترادف را در قرآن کریم بپذیریم و قرآن را معیار شناخت تمایز معنایی قرار دهیم و از این بیان نیز غفلت نکنیم که در مواردی خود قرآن کریم پایه گذار تفاوت معنایی بین واژه ها بوده است.

فصل سوم: بیان دیدگاه و روش بنت الشاطی در باب عدم ترادف در قرآن

اشاره

ص: ۴۸

۱-۳ تعریف بنت الشاطی از ترادف

بنت الشاطی در کتاب اعجاز البیانی اش تعریف مشخصی از ترادف به دست نداده است ولی از خلال مباحثش، می توان دیدگاه وی را استنباط کرد. او در جایی می گوید:

« حقیقت مسئله در واژه های قرآن همین است؛ هیچ واژه ای در قرآن وجود ندارد که واژه ای دیگر بتواند جایگزینش شود و همین حقیقتی است که اعراب خالص و برخوردار از فصاحتی که در قرآن در میان آنها نازل شد به درکش نایل آمدند.

در اینجا مسأله تعدد الفاظ برای افاده معنایی واحد، در صورتی که این تعدد از اختلاف زبان یا لهجه قبایل ناشی شده باشد، اندیشه ما را به خود مشغول نمی دارد زیرا تا جایی که من می دانم در این مسئله هیچ اختلافی نیست.

آنچه اندیشه ما را به خود مشغول می دارد مسئله ترادف است؛ یعنی آن که گفته شود الفاظی متعدد برای افاده معنای واحد وجود دارند بی آنکه این ترادف به تعدد زبان ها و لهجه ها برگردد و بی آنکه میان الفاظی که به ترادف آنها قائل شده اند تشابهی در مقام تلفظ وجود داشته باشد.» (۱)

از مطالب بالا می توان به چنین نتایجی رسید:

۱- الفاظ متعدد برای افاده معنایی واحد در قرآن کریم وجود ندارد و این همان انکار ترادف در قرآن است.

۲- تنها استثنای مورد بالا تعدد زبان ها، لهجه ها و تشابه در تلفظ می باشد.

۳- اعراب زمان پیامبر عدم ترادف در بین واژه های قرآن را می فهمیده اند البته این مطلب غیر قابل اثبات است و شواهدی برای آن نقل نشده است و در هیچ کجا نقل نشده است که علت عجز اعراب در مقابل فصاحت و بلاغت قرآن دریافت مطلب عدم ترادف در بین واژه های قرآن بوده است.

ص: ۵۰

در کتاب اعجاز البیانی به صورت مشخص نظریه مترادف یا عدم مترادف در ((زبان عربی)) بررسی نشده است. با استفاده از برخی سخنان بنت الشاطی شاید بتوان گفت که او قائل به عدم مترادف در زبان عربی و قرآن کریم است و از بعضی دیگر می توان استنباط کرد که مترادف را در زبان عربی قبول داشته است ولی در قرآن قائل به عدم مترادف بوده است. در ادامه قسمتی از بیان بنت الشاطی می آید که می توان برداشت کرد که ایشان معتقد به عدم مترادف در قرآن و زبان عربی است. ایشان پس از بیان این مسئله که بین خبرگان زبان عربی در موضوع مترادف اختلاف نظر وجود دارد. فصل الخطاب این نظریه را قرآن مجید می داند و چون خود را طرف دار عدم مترادف در «قرآن معرفی می کند غیر مستقیم می گوید، در زبان عربی مترادف وجود ندارد در ادامه مطالب ایشان، دالّ بر نکته ی بالا آورده می شود:

« تا آنجا که من می دانم این مسئله [مترادف] از دیر باز تاکنون و حتی پس از آنکه پژوهش های زبان شناسان نوین ما با مطالعات تازه ای در علوم مربوط به زبان و آوا و علوم اجتماعی پیوند خورده است همچنان بلا تکلیف مانده و صاحب نظران زبان عربی نظریه ی واحدی در این مورد اختیار نکرده اند، البته ناگفته نماند که نظریه ی وجود مترادف در زبان عربی، نظریه ی غالب و رایج در عصر اخیر است و گروهی از خبرنگاران علوم زبان شناسی و همچنین جامعه شناسی بدان معتقدند ...» (۱)

قرآن کریم بزرگ ترین کتاب در زبان عربی است و به همین سبب حق آن است که در این مسئله هیچ نظریه ای را بدون عرضه داشتن بر این کتاب عربی صریح بر نگزینیم زیرا تنها همین کتاب است که می تواند به چنین اختلافی دیر پا خاتمه دهد. در این مدت مدیدی که به مطالعات تخصصی خود درباره ی قرآن اشتغال داشته ام دریافته ام که بررسی و استقراء الفاظ قرآن در سیاق خاصی هر کدام بر

ص: ۵۱

این گواهی می دهد که هر لفظ برای دلالت بر مفهوم خاص به کار می رود که هیچ لفظ دیگری از انبوه الفاظی که فرهنگ ها و کتب تفسیر برای آن مفهوم ذکر کرده اند نمی تواند آن را ادا کند. « (۱)

بنابر کلام ذکر شده از بنت الشاطی می توان برداشت کرد که شاید مترادف در زبان عربی را انکار کرده است. چون گفته است برای حل اختلاف نظر درباره ی مترادف باید به قرآن رجوع کرد زیرا قرآن می تواند در این موضوع نیز فصل الخطاب باشد و از طرفی مترادف را در قرآن مجید انکار کرده است بنابراین بیان قرآن مترادف در زبان عربی را انکار کرده است. ولی این برداشت غیر مستقیمی است که ما داشته ایم و در میدان عمل بنت الشاطی قایل به مترادف در زبان عربی و عدم مترادف در قرآن کریم بوده است زیرا در تمام نمونه هایی که بنت الشاطی به تبیین عدم مترادف آن همت گماشته است حتی یک مثال از زبان عربی نیاورده است و فقط به نمونه های قرآنی اکتفا کرده است. بنت الشاطی در جایی (۲) نظریه ی غالب و رایج دوره های اخیر و گروهی از خبرگان علوم زبان شناسی و همچنین جامعه شناسی زبان را وجود مترادف در زبان عربی می داند و در ادامه به عدم مترادف در قرآن می پردازد و در تمام بحث ها و استدلال های خود در جای جای کتاب خود، تأکید خاص بر عدم مترادف در قرآن دارد و به گونه ای به ذهن القا می کند که مترادف را فقط در کلام الله مجید قبول دارد و نتیجتاً خواننده به این بیان می رسد که او حوزه ی عدم مترادف را فقط در قرآن کریم می داند. چون در تمام نمونه ها و مثال های خود از حیثه قرآن نمی گذرد و ابتدا برای اثبات عدم مترادف از نمونه های غیر قرآنی بهره نگرفته است. پس نهایتاً می توان گفت که بنت الشاطی قایل به مترادف در زبان عربی و عدم مترادف در قرآن مجید می باشد.

ص: ۵۲

۱- همان، ص ۲۲۶

۲- همان، ص ۲۲۵

بنت الشاطی قائل به عدم مترادف در قرآن است. او در این ارتباط می گوید:

« حقیقت مسئله در واژه های قرآن همین است؛ هیچ واژه ای در قرآن وجود ندارد که واژه ای دیگر جایگزین آن شود. » (۱)

« در این مدت مدیدی که به مطالعات تخصصی خود درباره قرآن اشتغال داشته ام دریافته ام که بررسی و استقراء الفاظ قرآن در سیاق خاصی هر کدام بر این گواهی می دهد که هر لفظ برای دلالت بر مفهومی خاص به کار می رود که هیچ لفظ دیگری از انبوه الفاظی که در فرهنگ ها و کتب تفسیر برای آن مفهوم ذکر کرده اند نمی تواند آن را ادا کند. » (۲)

و در جایی دیگر گفته است:

« آنچه اندیشه ما را به خود مشغول می دارد مسئله مترادف است؛ یعنی آن که گفته شود الفاظی متعدد برای افاده معنای واحد وجود دارند بی آنکه این مترادف به تعدد زبان ها و لهجه ها برگردد و بی آنکه میان الفاظی که به مترادف آنها قائل شده اند تشابهی در مقام تلفظ وجود داشته باشد. » (۳)

از مطالب فوق به دست می آید که اولاً در قرآن هیچ واژه مترادف و قابل جایگزین وجود ندارد دوم اینکه واژه ای مترادف برای کلمات قرآن نه تنها در خود قرآن وجود ندارد بلکه از انبوه الفاظی که فرهنگ ها و کتب تفسیر برای آن کلمه ذکر کرده اند نیز نمی توان به عنوان کلمه مترادف استفاده کرد. سوم اینکه بنت الشاطی می پذیرد که در سه حالت کلمات مترادف در قرآن وجود داشته باشد و آن تعدد زبان ها، لهجه ها و مترادف میان الفاظی که تشابه در تلفظ دارند.

ص: ۵۳

۱- همان ، ص ۲۲۱ .

۲- همان ، ص ۲۲۶ .

۳- همان، ص ۲۲۱

۴-۳ مبانی بنت الشاطی در عدم ترادف

۴-۱-۳ تعدد گویش ها و تفاوت زبان ها

بنت الشاطی در این باره می گوید :

« آنچه اندیشه ما را به خود مشغول می دارد مسئله ترادف است؛ یعنی آن که گفته شود الفاظی متعدد برای افاده معنای واحد وجود دارند بی آنکه این ترادف به تعدد زبان ها و لهجه ها برگردد» (۱)

منظور آن است که اگر دو لهجه یا دو زبان متفاوت برای یک مفهوم، هر یک کلمه ای وضع کرده باشد و به مرور زمان آن کلمه به زبان دیگر راه یافته باشد در آن زبان مقصد دو کلمه وجود دارد که به یک معنا دلالت دارد و مترادف هستند. از نظر بنت الشاطی ترادف این کلمات قابل پذیرش است.

همچنین عدم ترادف را برای کلماتی که قرابت صوتی دارند نمی پذیرد.

البته برای مورد اخیر مثالی ذکر نکرده است و ممکن است منظورش کلماتی مانند « حَيْدَفَ » و « حَيْدَثَ » باشد که هر دو با اندک تفاوت صوتی به معنای قبر است.

بنابراین ایشان معتقد است این دو کلمه نیز باهم مترادف نیستند زیرا در حقیقت یک کلمه بوده اند که تحول صوتی یافته اند.

ص: ۵۴

بنت الشاطی در فهم معانی لغات، قرآن را فصل الخطاب می داند و معنای ارائه شده توسط قرآن که از کاربردهای قرآنی برداشت می شود را تنها راه درست فهم معانی کلمات می داند. او درباره ی جایگاه و نقش قرآن کریم در تعیین معنای کلمات می نویسد:

« قرآن کریم بزرگترین کتاب در زبان عربی است و به همین سبب حق آن است که در این مسئله [ترادف] هیچ نظریه ای را بدون عرضه داشتن بر این کتاب عربی صریح بر نگزینیم، زیرا تنها همین کتاب است که می تواند به چنین اختلاف دیر پای خاتمه دهد. » (۱)

بنت الشاطی این گونه بحث و داوری درباره ی وجود یا عدم ترادف در قرآن را به استعمالات قرآن وا می گذارد و حق را این می داند که قرآن این اختلاف را پایان دهد. او در روش خود برای فهم معنای کلمات به استقرار استعمالات قرآنی آن واژه می پردازد و سپس مفاهیمی که از هریک برداشت می شود در کنار هم می گذارد و در پایان نتیجه گیری می کند. او در این روش استادانه به تبیین معانی کلمات می پردازد و هنرمندانه از عهده ی کار بر می آید ولی مانند هر کار خوب و قابل تحسینی که ممکن است ایراداتی به آن وارد باشد در بعضی قسمت ها برای دیدگاه و روش وی نقدهایی قابل ذکر است.

ص: ۵۵

۵-۳ منابع شناخت واژه ها از نظر بنت الشاطی

در ابتدا پاره ای از مطالب بنت الشاطی آورده می شود تا با بهره گیری از آنها منابع شناخت واژه ها از نظر ایشان تبیین گردد.

« شیوه ما در تفسیر آن است که در مورد هر کلمه پس از شناخت مدلول اصلی آن در زبان عربی به استقراء در مورد استعمال آن در قرآن در قالب صیغه های متفاوت و همچنین تدبر در سیاق خاص آن در آیه و سوره و نیز سیاق عام آن در کل قرآن می پردازیم ...

البته در کنار این امر کتب لغت و تفسیر و به ویژه مفردات غریب القرآن اصفهانی و النهایه فی غریب ال-ثر این اثر جزری را مورد مراجعه و تأمل قرار داده ام . « (۱)

همچنین در جایی دیگر گفته است :

« قرآن کریم بزرگترین کتاب در زبان عربی است و به همین سبب حق آن است که در این مساله « ترادف » هیچ نظریه ای را بدون عرضه داشتن بر این کتاب عربی صریح، برنگزینیم . « (۲)

بنا بر آنچه از بنت الشاطی نقل شد، منابع شناخت معنای واژه ها از نظر ایشان ابتدا قرآن کریم است.

او با استقراء کامل از صیغه ها و کاربردهای قرآنی هر واژه و با تمسک به سیاق هر آیه، سوره و سیاق عام آن در قرآن به فهم معانی می پردازد و در مرحله بعد به کتب لغت و تفسیر تمسک پیدا می کند.

ص: ۵۶

۱- همان صص، ۳۱۵، ۳۱۶

۲- همان، ص ۲۲۶

۶-۳ روش بنت الشاطی در اثبات عدم ترادف میان واژه ها

مؤلف اعجاز بیانی فصلی جدا برای تبیین روش خود در بحث و داوری در مورد واژه های قرآنی نیاورده است ولی از بعضی کلمات و بیاناتش می توان روش خاص او را در تبیین معانی واژه ها به دست آورد.

ابتدا به مواردی از کتاب اعجاز بیانی می پردازیم و پس از آن به استخراج روش او خواهیم پرداخت :

« همه عمر خویش را با کتاب اعجاز گذراندم و در مکتب قرآن تمام دوران طولانی علم آموزی خویش را سپری کردم. مکتبی که در نخستین مراحلش پدرم استاد و مرشد آن بود و در آخرین مراحل نیز پس از پایان تحصیلات عالی، تخصص خویش را در آن گرفتم و در این مرحله استادام امام امین خولی مرا به تحصیل و مطالعه در این زمینه رهنمون گردید و در بیش از سه دهه ی پیوسته گام به گام مرا بر این طریق دشوار راهنمایی کرد و بر راه داشت و از هر گونه لغزشی در اندیشه و استدلال و نیز از درغلتیدن به دامن تأویل و سطحی نگری حفظ کرد و در پرتو التزام به بند بند قانون و برنامه دقیق و قاطع و صریح خود مرا پیش برد، قانون و برنامه ای که به ما اجازه نمی دهد بدون استقرای کامل موارد کاربرد یک واژه قرآنی در قالب صیغه های مختلف آن در کتاب محکم الهی، به تفسیر آن پردازیم زیرا بی آنکه نظایر یک موضوع قرآنی و یا پدیده ای از پدیده های اسلوبی کتاب عزیز را به طور کامل در نظر داشته باشیم و بی آنکه در سیاق خاص آن در آیه و سوره و سیاق عام آن در کل قرآن تدبر کنیم آن را موضوع بحث و داوری قرار دهیم. » (۱)

یا در جایی دیگر گفته است:

« شیوه ما در تفسیر [مسائل ابن ازرق] آن است که در مورد هر کلمه، پس از شناخت مدلول اصلی آن در زبان عربی به استقراء در مورد استعمال آن در قرآن در قالب صیغه های متفاوت و همچنین

ص: ۵۷

به تدبیر در سیاق خاص آن در سوره و نیز سیاق آن در کل قرآن می پردازیم ... البته در کنار این امر کتاب لغت و تفسیر را مورد مراجعه و تأمل قرار داده ام . « (۱)

از آن چه گذشت به دست می آید روش بنت الشاطی در بحث و داوری در مورد واژه های قرآن به قرار ذیل است :

۱- استقرای کامل موارد کاربرد یک واژه قرآنی در قالب صیغه های مختلف

۲- توجه به نظایر یک موضوع قرآنی و یا پدیده ای از پدیده های اسلوبی کتاب خدا

۳- توجه به سیاق خاص واژه در آیه، سوره و سیاق عام آن در کل قرآن

۴- استفاده از کتب لغت و تفسیر

او در روش خود برای فهم معنای کلمات قرآن کریم به استقرای استعمالات قرآنی آن واژه می پردازد و سپس مفاهیمی که از هریک برداشت می شود در کنار هم می گذارد و در پایان نتیجه گیری می کند .

او در این روش استادانه به تبیین معانی کلمات می پردازد و هنرمندانه از عهده ی کار بر می آید ولی مانند هر کار خوب و قابل تحسینی که ممکن است ایراداتی به آن وارد باشد در بعضی قسمت ها برای دیدگاه و روش وی نقدهایی قابل ذکر است.

در پایان این فصل و در ادامه لازم می دانیم نمونه هایی از تبیین عالمانه و محققانه ی بنت الشاطی در بیان عدم ترادف بین کلمات آورده شود و روش استادانه ی او ذکر شود تا ارزش بالای کار او بیشتر روشن شود.

ص: ۵۸

((به عنوان مثال در دو آیه از سوره‌ی یوسف آمده است :

« أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ » = « درباره رؤیایم نظر دهید، اگر که تعبیر رؤیا می‌دانید. » (۴۳)

« قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ » = « گفتند: اینها خواب‌های آشفته است، و ما از تأویل خواب آگاه نیستیم. » (۴۴)

کتاب لغت واژه‌ی « حلم » را به « رؤیا » تفسیر می‌کند.

اما آیا اعراب خالص عصر بعثت از این دو واژه چنان برداشتی داشتند که بتوانند بر اساس آن، زمانی که قرآن آنها را به میدان این مبارزه فراخواند که اگر می‌توانند سوره‌ای همانند آن بیاورند، آنها را جایگزین یکدیگر قرار دهند تا مثلاً گفته شود: « افتونی فی حلمی ان کنتم للحلم تعبرون »؟ نه، هرگز یک عربی که حسّ زبانی و سلیقه و فطرت خاص خود را یافته باشد این چنین ادعایی نمی‌کند؛ و اگر به بررسی و استقرای موارد استعمال این دو واژه در قرآن بپردازیم نیز خواهیم دید که این دو واژه، مرادف هم نیستند.

در قرآن کریم « أحلام » سه بار به کار رفته است و سیاق آیتی که این کلمه در آنها به کار رفته گواهی می‌دهد که مقصود از أحلام خوابهای آشفته و خیالهای در هم آمیخته است. در هر سه کاربرد نیز این کلمه به صیغه‌ی جمع آمده و این خود دلیلی است بر آن که در چنین خواب‌هایی چنان آشفستگی و در هم آمیختگی حاکم است که خوابی از خواب دیگر متمایز نمی‌شود [اینک در آن سه مورد تأمل می‌کنیم:]

«يَلِّقُوا أَضْغَاثَ أَحْلَامٍ، بَلِّغُوا شَاعِرَهُ، بَلِّغُوا شَاعِرَهُ، فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أَرْسَلْنَا الْأَوْلُونَ» = «بلکه گفتند: خوابهایی آشفته است، یا دروغی است که بر خدا بسته، بلکه او شاعر است. پس آیتی برای ما بیاورد چنان که به پیامبر پیشین داده شده بود.» (انبیاء / ۵)

دو مورد دیگر نیز از زبان سردمداران قوم عزیز است که چون عزیز درباره ی تعبیر خواب خود از آنان نظر خواست گفتند:

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ» = «گفتند: اینها خواب های آشفته است، و ما از تأویل خواب آگاه نیستیم.» (یوسف / ۴۴)

اما کلمه ی «رؤیا» در قرآن کریم هفت بار به کار رفته و همه نیز در مورد رؤیای صادق است و تنها در صیغه ی مفرد به کار رفته و این خود از مشخص بودن، وضوح و صفای چنین خوابی حکایت دارد.

از این هفت بار پنج بار آن به رؤیاهای صادق پیامبر مربوط می شود و از مصادیق الهام نزدیک به وحی است:

- رؤیای ابراهیم در آیه ای از سوره ی صافات:

«وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» = «ما ندایش دادیم که ای ابراهیم، رؤیایت را به حقیقت در آوردی، ما بدین سان نیکوکاران را پاداش می دهیم.» (صافات/ ۱۰۵، ۱۰۴)

- رؤیای یوسف زمانی که پدرش به او می گوید:

«يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» = «گفت: پسرکم؛ رؤیای خویش با برادرانت مگو که برایت حيله ای پردازند. براستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.» (یوسف / ۵)

ما زمانی که سیر ماجراها در این سوره را پی می گیریم در می یابیم که این رؤیا به تحقق پیوست و واقعیت یافت :

« وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا » = « و پدر و مادرش را بر تخت فرا برد و همه در برابرش به سجده در افتادند و گفت : ای پدر، این است تأویل رؤیای من که پیش از این دیده بودم و پروردگارم اینک آن را به حقیقت در آورده است . » (یوسف / ۱۰۰)

- رؤیای پیامبر مصطفی - علیه الصلاه و السلام - که در سوره ی اسراء آمده است :

« وَجَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ » = « رؤیایی را که به تو نمایانندیم جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم . » (اسراء / ۶۰)

- رؤیای پیامبر اکرم که در سوره ی فتح به آن اشاره دارد :

« لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلَّقِينَ رُؤُوسِكُمْ وَمُقَصَّرِينَ لَا تَخَافُونَ، فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا » = « خداوند رؤیای پیامبرش را به صدق و حقیقت پیوند داد، اگر خداوند بخواهد در حالی که در امتیاز گروهی سر تراشیده و گروهی موی کوتاه کرده و در حالی که هیچ بیمی ندارید مسلماً به مسجدالحرام وارد خواهید شد. او چیزها می دانست که شما نمی دانستید، و علاوه بر این در همین نزدیکی فتحی نصیب شما کرده بود . » (فتح / ۲۷)

اینها موارد پنجگانه ای است که کلمه ی رؤیا در قرآن کریم به کار رفته است. دو مرتبه ی دیگر نیز این واژه در مورد خواب عزیز که از رؤیاهای صادقانه بود به کار می رود. در آیه ی مربوط به این خواب دو بار قرآن کریم از زبان پادشاه از آن به عنوان « رؤیا » یاد می کند و علت این امر نیز وضوح و جلا و صفایی است که در این خواب بوده است، هر چند که همین نیز برای سرداران قوم او اوهامی در هم آمیخته و خوابهایی آشفته به نظر می رسید :

« وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ سِيِبَلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَجَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ * قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ » = « پادشاه گفت: من در رؤیا دیدم که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می خوردند و هفت خوشه ی سبز و هفت تای دیگر خشک است. ای سران، درباره ی رؤیایم نظر بدهید اگر که تعبیر رؤیا می دانید. گفتند: اینها خوابهای آشفته است و ما از تأویل خواب آگاه نیستیم » (یوسف / ۴۳، ۴۴)

این داستان در ترتیب خاصّ خویش در قرآن کریم ادامه می یابد، و مشاهده می کنیم که رؤیای پادشاه، الهامی صادق بود و نه آن چنان که سرمداران قوم او می پنداشتند خوابهایی آشفته. (([۱](#)))

همان طور که ملاحظه شد دو کلمه « رؤیا » و « حلم » در زبان قرآن متردّف نیستند و بنت الشاطی به خوبی این نکته ظریف را استخراج کرده است.

ص: ۶۲

((اکثر لغویان و مفسران این دو کلمه را به معنی یکدیگر می آورند، بی آنکه به تفاوت موجود میان آنها اشاره کنند، در حالی که منکران مترادف میان این دو تفاوت‌هایی گذاشته اند.

ما با بررسی تمامی موارد استعمال این دو واژه در قرآن کریم به این نتیجه می رسیم که این دو کلمه مترادف یکدیگر نیستند :
واژه ی « نای » تنها به معنی روی بر تافتن، کناره جستن و چهره برگرداندن به کار می رود و صریح سیاق آیات قرآنی گواه این مطلب است :

اسراء ۸۳: « و إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ » = « و چون به انسان نعمتی دهیم روی برتابد و کناره جوید »؛ و همچنین فصلت / ۵۱ .

انعام / ۲۶: « حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ » = « چون نزد تو آیند تا با تو مجادله کنند، کسانی که کافر شده اند گویند : این جز افسانه های پیشینیان نیست؛ و آنان مردم را از آن باز می دارند و خود نیز از آن کناره می جویند و جز خویش را به هلاکت نمی افکنند . »

اما واژه ی « بُعد » در قرآن کریم، با صیغه های مختلف و به صورت حقیقی و مجازی برای دلالت بر بُعد زمانی یا مکانی، و بُعد مادی و معنوی آمده است، و صریح آیات بر این گواهی می دهد :

توبه / ۴۲: « لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ » = « اگر متاعی در دسترس و سفری نه چندان دراز بود از پی تو می آمدند. اما اکنون راه برای آنان دور است . »

زخرف / ۳۸۷: « حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ » = « تا آنگاه که نزد ما آید گوید : کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود و تو چه بد همراهی بودی . »

فرقان / ۱۲: « إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا » = « و چون از راه دور آنان را بنگرد، خشمی و خروشی از آن بشنوند. »

بِسْأ / ۵۲: « أُنَى لَهُمُ التَّنَافُسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ » = « اما چگونه توانند از راهی دور بدان دست یابند ؟ »

فَصَلَتْ / ۴۴: « أَوْلَيْكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ » = « اینانند که از جایی دور خوانده می شوند. »

هُود / ۸۳: « وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ » = « و آن از ستمگران دور نیست . »

انبیاء / ۱۰۱: « إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ » = « کسانی که پیش از این مقرر کرده ایم به آنان نیکی کنیم از آن دورند. »

ق / ۳۱: « وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ » = « و بهشت را برای پروا پیشگان نزدیک آوردند تا از آنان دور نباشد. »

انبیاء / ۱۰۹: « وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ » = « و من نمی دانم آیا آنچه بدان وعده داده می شوید دور یا نزدیک است. »

معرج / ۶: « إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً » = « آنان دورش می بینند و ما نزدیکش می بینیم . »

آل عمران / ۳۰: « يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيداً » = « روزی که هر کس هر چه کار نیک انجام داده حاضر می بیند و هر چه بدی کرده آرزو می کند که کاش میان او با آن فاصله ای بسیار دور بود. »

سبأ / ۱۹: « قَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا لَهُمْ مَزْقَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ » = « پس گفتند: پروردگارا منزلگاه های ما را از هم دور گردان؛ و آنان بر خود ستم کردند و ما آنها را افسانه روزگاران ساختیم و سخت از یکدیگر پراکنده کردیم. »

نمل / ۲۲: « فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطُّ بِمَا لَمْ تَحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ » = « درنگش به درازا نکشید، پس گفت: به چیزی دست یافته ام که بدان دست نیافته ای، و از سبا برایت خبری یقینی آورده ام. »

در همه ی آیات فوق ماده ی « بُعِدَ » به معنی دوری و فاصله مکانی یا زمانی به کار رفته است.

همچنین کلمه ی «بُعد» در سیاق لعن و نفرین در مقابل قُرب و نزدیکی به رحمت خداوند به کار رفته است، چنان که در آیات ذیل مشاهده می شود:

هود / ۹۵: «أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتِ ثَمُودُ» = «هان، رحمت خداوند از مردم سبا دورباد، چنان که از قوم ثمود.»

هود / ۱۴، ۶۰، ۶۸: «وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» = «و گفته شود رحمت خداوند از مردمان ستمگر دور باد»؛ و همچنین مؤمنین / ۴۰ و ۴۴.

بُعد در جنبه های معنوی نیز به کار رفته است، چنان که در آیات ذیل شاهدیم:

بقره / ۱۷۶، حج / ۵۲، و فصلت / ۵۲: «شقاق بعید» = «در ستیزی بس دورند.»

ابراهیم / ۳ و ۱۸، نساء / ۶، ۱۱۶، ۱۳۶ و ۱۶۷، حج / ۱۲، شوری / ۱۸، سبأ / ۸ و

ق / ۲۷: «ضلالٌ بعید» = «گمراهی بس دور.»

[بنابراین مشاهده می شود که] در همه ی این آیات کلمه ی «بُعد» در برابر «قُرب» به کار رفته، در حالی که کلمه «نأی» تنها به معنی کناره گزیدن و روی برتافتن و در مقابل «إقبال» یا روی آوردن به کار می رود. (۱)

همان طور که در بیان بنت الشاطی ملاحظه شد دو کلمه نأی و بُعد در زبان قرآن متردف نیستند و او استادانه این نکته ظریف را استخراج کرده است.

ص: ۶۵

نافع بن ازرق از معنی این کلام خداوند - تعالی - پرسید: « اُنْدَاداً ».

ابن عباس در پاسخ گفت: « الأَشْبَاهُ وَ الْأَمْثَالُ » (همانند و همگونها)، و آنگاه به شعری از لیبید بن ربیعہ استشهد کرد که می گوید:

أَحْمَدُ اللَّهُ فَلَا نَدْلُهُ بِيَدِيهِ الْخَيْرُ مَا شَاءَ فَعَلَ

یعنی: خدای را ستایش می کنم که او را همانندی نیست، خیر به دست اوست و آنچه خواسته، کرده است این کلمه در شش آیه آمده که همه در مقام نهی و یا محکوم کردن و هشدار دادن به کسانی که برای خداوند شریکان و همتایانی قرار داده اند آمده است:

بقره / ۲۲: « فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ اُنْدَاداً »؛ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛

بقره / ۱۶۵: « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ اُنْدَاداً »

ابراهیم / ۳۰: « وَ جَعَلُوا لِلَّهِ اُنْدَاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ »

زمر / ۸: « وَ جَعَلَ لِلَّهِ اُنْدَاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ »؛

سبأ / ۳۳: « إِذَا تَأْمُرُونَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اُنْدَاداً »

فصلت / ۹: « قُلْ اُنْتُكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ اُنْدَاداً »

به ترتیب یعنی:

- برای خداوند شریک قرار ندهید، در حالی که خود می دانید؛

- و کسانی از مردم هستند که در برابر خداوند شریکانی قرار می دهند؛

- و برای خداوند شریکانی قرار دادند تا مردم را از راه او به بیراهه برد؛

- آنگاه که به ما فرمان دادید به خداوند کافر شویم و شریکانی برای او قرار دهیم؛

- بگو: آیا شما به آن که زمین را در دو روز بیافرید کافر می شوید و برای خداوند شریک قرار می دهید؟

در قرآن کریم، از این ماده، جز همین واژه « انداد » در شش آیه ی فوق، نیامده است و همین امر ما را با مدلول و مفهومی خاصّ برای این کلمه آشنا می سازد که « اشباه » و « امثال » آن را نمی رساند.

در مدلول ماده ی « نَدَّ » نوعی احساس بُعد و تنافر یا گریز و ناسازگاری وجود دارد.

در واژه ی « اشباه » نیز مفهوم شباهت و همانندی، یا به صورت مجازی و یا به طریق ادّعایی وجود دارد، و این ویژگی معنایی در هیچکدام از کاربردهای این ماده، در زبان عربی، در قالبهایی مختلف چون « التشبيه »، « الشبهه »، « الاشتباه علی التخیل » یا همان التباس، « التشابه »، و « متشابهه » نادیده گرفته نمی شود و هر جا سخن از « تشبیه » میان دو یا چند چیز به عمل می آید وجه شباهتی نیز در کار است.

اما واژه ی امثال، زمانی که در این معنا به کار برده می شود، در بردارنده ی مفهوم برجستگی و تشخّص است و این ویژگی معنایی در همه ی صیغه های « مثل »، « مثله » و « تمثیل » منظور شده است و واژه ی «مماثله» نیز بر چنان همانندی و تکاملی دلالت می کند که در مدلول واژه ی « اشباه » نیست و در واژه ی اخیر بر خلاف واژه ی « تماثل » احتمال تخیل، ادّعا، مشبه بودن حقیقت و تشبیه واقعی، همه در کنار هم، وجود دارد. از همین جاست که اصطلاح « تمثیل » به حوزه ی علم بلاغت راه یافته و در دلالت بر صور استعمالی مبتنی بر تشابه و همانندی، و همچنین دلالت و ضرب المثل هایی که برای همانند یک چیز آورده می شود و بالاخره در دلالت بر « مثله » یا همانندی که بیانگر حالات همانند است به کار می رود.

بنابراین، اگر « انداد » را به « امثال » تفسیر کنیم چنان مفهومی از همانندی و تماثل را در بر خواهد گرفت که نه زبان عربی آن را، به لحاظ مدلول اصلی این کلمه، می پذیرد، و نه بیان قرآنی چنین معنایی را به ذهن نزدیک می سازد. تفسیر آن به « اشباه » نیز مفهومی از شباهت و تشبیه بدین واژه می دهد که مراد قرآن نیست، و این که در قرآن کریم، به رغم کثرت استعمال واژه های « مثل » و « امثال » در سایر مقامها، در مقام نفی شریک از خداوند واژه ای جز « أنداداً » به کار نرفته، خود گواهی بر این حقیقت است.

به یاد ندارم کسی از مفسّران یا لغویان که آثار و آراء آنان را در این مقوله خوانده ام، این نکته ی مبتنی بر استقراء را مورد توجه قرار داده باشد، هر چند در مسئله تفاوت گذاشتن میان « امثال »، « اشباه » و « أنداداً » و واژه هایی از این قبیل، [آمده است] راغب اصفهانی در المفردات، در ذیل ماده ی « مثل » می گوید :

« مماثلة » عامترین (1) لفظی است که برای دلالت بر « همانندی » وضع شده است، چه این که « نَدَّ » در مورد آنچه در جوهر همانند یکدیگر است، « شبه » تنها در مورد آنچه در کیفیت همانند یکدیگر است، « مساوی » تنها در مورد آنچه در کمیت همانندی دارد، « شکل » در مورد آنچه در اندازه و مساحت همانندی دارد به کار می رود، اما واژه ی « مثل » عام است و در همه ی این موارد به کار می رود.

در همین حال، ابن اثیر در النهایه چنین اظهار می دارد :

انداد جمع « نَدَّ » است و عبارت است از همانند یک شیء که در اعمال و آثار آن شیء با آن ضدیت و مخالفت می ورزد و از آن دوری می گیرند.

ابو هلال عسکری نیز در باب نهم الفروق اللغویّه به بیان تفاوت میان این الفاظ پرداخته، می گوید :

تفاوت میان « مثل » و « نَدَّ » آن است که « نَدَّ »، همانند مخالف یک شیء است، مأخوذ از این گفته که « نَادَ فلان فلاناً » در این مورد که کسی با کسی دیگر دشمنی ورزد و از او دوری گزیند، و به همین خاطر است که ضدّ، « نَدَّ » نامیده می شود.

صاحب کتاب العین می گوید : « نَدَّ »، چیزی است همانند چیزی دیگر که در آثار و اعمال آن با آن ضدیت و مخالفت دارد، و « ندود »، « شروود » (جدا شدن و فاصله گرفتن)، و « تناد » « تنافر » (ناسازگاری و گریز از همدیگر) است.

ص: ۶۸

۱- در چاپ الخریه از المفردات به جای « اعم »، « اهم الالفاظ » آمده، در حالی که سیاق چنین چیزی را تأیید نمی کند.

بنابراین، مشاهده می شود که لغویان نیز در برخورد با واژه ی « انداد » ویژگی معنایی اصیل این ماده را که عبارت از مخالفت متقابل و تنافر و تضاد است خاطر نشان ساخته اند، و آنچه ما در این میان، به عنوان برداشتی از استقراء در استعمالات این کلمه در قرآن بدین حقیقت می افزاییم این است :

گویا بیان قرآنی، با انتخاب کلمه « انداد » و ترجیح آن بر هر واژه ی دیگر در چنین مقامی، نخواستہ است صفت همانندی یا مشابہت با خداوند سبحان را بدان چیزهایی بدهد که مشرکان آنها را شریک خداوند می دانستند، و البته خود به حقیقت امور آگاه است. (((۱)

در بیان بنت الشاطی آن گونه که ذکر شد و عین عبارات او آورده شد کلمه ی انداد در بین هم معنی های خود تفاوت معنایی خاصی دارد که بنت الشاطی استادانه به آن اشاره کرده است و این تمایز معنایی را از استقرای نمونه ها و استعمالات قرآنی به دست آورده است .

ص: ۶۹

بنت الشاطی در کتاب اعجازالبیانی تعریف مشخصی از مترادف ارائه نداده است ولی از خلال مباحثش می توان چنین برداشت کرد که او معتقد است الفاظ متعدد برای افاده ی معنایی واحد در قرآن کریم وجود ندارد و تنها استثنا، تعدد زبان ها، لهجه ها و تشابه در تلفظ می باشد. عمل و شیوه ی کار بنت الشاطی، گواه این مدعاست که او مترادف را در زبان عربی به صورت تلویحی پذیرفته است و منکر مترادف در قرآن کریم شده است. در خصوص مبانی بنت الشاطی در عدم مترادف آنچه قابل ذکر است این است که ایشان تعدد گویش ها و تفاوت زبان ها را استثنایی برای بیان عدم مترادف می داند و در فهم معنای لغات، قرآن را فصل الخطاب می داند و معنایی را که از استعمال قرآنی کلمه به دست می آید تنها راه درست فهم معنای کلمات می داند. منابع شناخت معنای واژه ها از نظر ایشان به صورت عمده، قرآن کریم و کاربردهای قرآنی واژه و در مرحله ی بعد کتب لغت و تفسیر می باشد. روش او در بحث و داوری در مورد واژه های قرآن از این قرار است که او به استقرای کامل موارد کاربرد یک واژه ی قرآنی در قالب صیغه های مختلف می پردازد و در این مسیر از توجه به نظایر یک موضوع قرآنی و یا پدیده ای از پدیده های اصولی کتاب خدا غفلت نمی ورزد و سیاق خاص واژه در آیه و سیاق عام آن در کل قرآن را از دور نمی دارد و علاوه بر این ها از کتب لغت و تفسیر نیز بی بهره نیست. -هر چند که در اجرای این روش، نقد هایی بر او وارد می باشد. -روش استادانه ی او در تبیین عدم مترادف، هنرمندانه است. برای نمونه او با استفاده از روش عالمانه ی خود به خوبی ثابت می کند که ((رؤیا و حلم)) و ((نأی و بعد)) با هم مترادف نیستند و مترادف هایی که برای واژه ی ((انداد)) ذکر شده است به صورت تام بیان گر مترادف بین این واژه ها نیست و خصوصیت معنایی انداد با بقیه ی همانند ها- از قبیل مثل، شبه و ...- متفاوت است.

فصل چهارم: نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی در باب عدم ترادف در قرآن

اشاره

ص: ۷۱

در این فصل ابتدا به بررسی و نقد دیدگاه بنت الشاطی می پردازیم و در پایان روش او مورد بررسی و نقد قرار می گیرد.

۴-۱ بررسی و نقد دیدگاه بنت الشاطی

اشاره

در پایان این فصل به بررسی لغاتی می پردازیم که بنت الشاطی در کتاب اعجاز بیانی خود عدم ترادف آنها را بررسی کرده است و روشن خواهد شد که اثبات عدم ترادف برخی از این کلمات مشکل است. ولی قبل از آن دلایلی مطرح خواهد شد که نشان می دهد دفاع از عدم ترادف در قرآن کریم، مشکلات زیادی در پیش رو دارد.

مواردی که اثبات عدم ترادف در قرآن کریم را سخت می کند عبارتند از:

۱- برداشت از بعضی آیات قرآن کریم

بنت الشاطی در کتاب اعجاز بیانی می گوید: «نظریه وجود ترادف در زبان عربی نظریه ی غالب و رایج در اعصار اخیر است و گروهی از خبرگان علوم زبان شناسی و همچنین جامعه شناسی زبان به آن معتقدند.»^(۱)

اگر نظریه غالب بزرگان ادبیات عرب و زبان شناسان و جامعه شناسان زبان، ترادف را اثبات می کند و بنا به آیات اول سوره ی یوسف (۲) کتاب مبین که همان قرآن است به زبان عربی نازل شده است تا راه را برای تعقل باز کند دلیلی نداریم که بخواهیم بگوییم زبان روشن و مبین قرآن از زبان عربی تفاوت دارد و قرآن بر خلاف زبان عربی کلمات مترادف ندارد. بنابراین اگر اصول فهم زبان قرآن با زبان عربی تا این حد تفاوت داشته باشد صفت مبین برای کتاب، صفت نادرستی است. حال آنکه اگر این کتاب بزرگ و آسمانی، مبین است به خاطر سازگاری کامل با زبان عربی و قابل فهم بودن آن است.

ص: ۷۳

۱- اعجاز بیانی، ص ۲۲۵

۲- الرتلك آیات الكتاب المبین انا انزلناه قرءاناً عربیاً لعلکم تعقلون . الف لام راء. این است آیات کتاب روشنگر (۱) ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید.

همچنین خداوند در جای جای کتاب شریفش -یازده بار- تأکید بر عربی بودن زبان قرآن داشته است و برای فهم آن بر آن استدلال کرده است و این خلاف منطق قرآن است که بعد از این همه تأکیدات، زبان قرآن چنین تفاوت زیادی با زبان عربی داشته باشد به گونه ای که مترادف در زبان عربی وجود داشته باشد ولی در قرآن کریم وجود نداشته باشد. پذیرش این معنا بسیار مشکل است چرا که موضوع مترادف بین کلمات، ارتباط مستقیم با فهم قرآن دارد و فهم قرآن با زبان عربی است، با تمام خصوصیت های زبانی اش.

۲- نبود شاهی مبنی بر فهم اعراب عصر نزول از عدم مترادف

آنچه از بیان بنت الشاطی فهمیده می شود آن است که هدف از تألیف کتاب اعجاز بیانی اش، اثبات این مدعاست که اعجاز قرآن در اعجاز بیانی آن است و عمده اعجاز بیانی قرآن در عدم مترادف در بین کلمات قرآن است و در قسمت های مختلف کتابش به همین نکات می پردازد ولی حتی یک مورد نیز اشاره نکرده است که اعراب نزول کجا عدم مترادف در قرآن را فهمیده اند و از این جهت پی به اعجاز قرآن برده اند.

مطالعات بسیار اندک بنده نیز شاهی مبنی بر اعجاز بودن قرآن بر پایه ی عدم مترادف و فهم اعراب عصر نزول از این نمونه، اعجاز پیدا نکرده است. وقتی این چنین باشد داعیه ای نداریم تا بخواهیم عدم مترادف را به صورت مطلق و کلی در قرآن بپذیریم.

۳- توجه به معنای خاص کلمه جدای از سیاق

نکته ای که نباید از ذهن دور داشت این است که گاهی یک کلمه در یک سیاق یک معنی می دهد و در یک سیاق دیگر معنی دیگر. این تفاوت معنایی به خاطر حضور کلمه در دو سیاق متفاوت است و نباید نادیده گرفتن این مطلب، ذهن ما را منحرف نماید و فکر کنیم که این دو کلمه مترادف نیستند. بنابراین، این کلام که هیچ کلمه ای نمی تواند در جای کلمه ای از قرآن بنشیند صحیح است ولی

اینکه فقط به خاطر عدم ترادف باشد و ارتباطی با هماهنگی وزنی و صوتی کلام نداشته باشد قابل تأمل است. مثلاً مرحوم بنت الشاطی در پنج آیه ای که ریشه « آنس » در آن مشاهده می شود برداشت « آنس و آرامش » را داشته است. در حالیکه این معنایی است که از کل این داستان، ناخودآگاه به ذهن متبادر می شود و ارتباطی با معنای خود کلمه ندارد.

۴- اعتراف غیر مستقیم بنت الشاطی به وجود ترادف در قرآن

با اینکه هدف بنت الشاطی، اثبات عدم ترادف در قرآن است ولی غیر مستقیم اذعان به وجود ترادف در قرآن کرده است. ایشان در جایی می گوید:

« لازم می دانم به قصور خود در پی بردن به تفاوت های مفهومی میان برخی از الفاظ قرآنی که ظاهراً مترادف به نظر می رسند اعتراف کنم که مرا راهی جز اعتراف به ناتوانی و نادانی نیست. » (۱)

۵- اعتراف برخی از طرفداران عدم ترادف در قرآن به ناتوانی در اثبات

این اعرابی یکی از بزرگترین طرف داران عدم ترادف در قرآن است ولی با این حال در اثبات این مدعا، ناتوان مانده است و این چنین می گوید:

« در هر یک از دو واژه ای که عرب بر یک معنا اطلاق کرده باشد مفهومی وجود دارد که در دیگری نیست. ممکن است این مفهوم را بشناسیم و از آن خبر دهیم ممکن است بر ما پوشیده و پنهان بماند که در این صورت حکم نمی کنیم که اعراب نیز به آن ناآگاه بوده اند. » (۲)

یا خطابی می گوید:

« هر لفظی در جای خود قرار دارد به گونه ای که اگر به جای آن لفظی دیگر آورده شود مضمون و معنا تباه می شود و یا آن زیبایی و شکوه و در نتیجه بلاغت کلام از میان می رود. » (۳)

ص: ۷۵

۱- اعجاز بیانی، ص ۲۵۲

۲- ابو هلال عسگری، فروق الغویه، ص ۶۵

۳- اعجاز بیانی، ص ۱۴۵

نکته ای که از این عبارت خطابی در اثبات ترادف می شود استفاده کرد این است که ایشان تمام دلایل عدم امکان جایگزینی کلمات قرآن را معنا، نمی داند بلکه شکوه و زیبایی و بلاغت کلام را نیز مؤثر می داند که این ارتباطی با عدم ترادف ندارد.

۶- ماهیت اثبات عدم ترادف ماهیتی، دست نیافتنی

اگر در اثبات عدم ترادف، مسأله تعدد الفاظ برای افاده ای معنای واحد که از لهجه ها و گویش های مختلف نشأت گرفته است را استثنا بدانیم؛ این سؤالات قابل تأمل است :

۱- آیا زبان شناسان به طور دقیق تاریخچه پیدایش معنای هر کلمه را می دانند؟

۲- آیا زبان شناسان می توانند به طور دقیق، خاستگاه هر واژه را مشخص کنند؟

چون جواب سؤالات فوق منفی است و کسی نمی تواند دو سؤال بالا را به صورت تحقیقی و یقینی جواب بدهد بنابراین به نظر می رسد بحث در عدم ترادف همه ی کلمات بحثی بی حاصل است.

ص: ۷۶

اشاره

در ابتدای این فصل دیدگاه بنت الشاطی مورد نقد و بررسی قرار گرفت و نکاتی بیان شد. در ادامه مشخصاً نمونه‌هایی از کتاب اعجاز بیانی اش بررسی و نقد می‌گردد تا بتوانیم به صورتی آگاهانه در مورد روش او قضاوت کنیم و به این سؤال پاسخ دهیم که آیا او در تمام نمونه‌ها بی‌ی که برای اثبات عدم ترادف، بین واژه‌ها ذکر کرده است موفق بوده است یا خیر؟

۱-۲-۴ آنس و أبصر

اشاره

تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی: (۱)

« نستقرئ الاستعمال القرآنی فیعطینا حسَّ الغریبه المرهف، لاتقول « آنس » فی الشیء تُبَصِّرُهُ أو تسمعه إلا أن تجد فیہ أنسا » (۲)

« ما در همه‌ی موارد استعمال این کلمه در قرآن تأمیل می‌کنیم و در نتیجه‌ی این تأمیل و استقراء حس و ذوق سرشار ما را بدین نکته رهنمون می‌شود که بی‌آنکه در آنچه می‌بینی یا می‌شنوی آنس و آرامشی برای خویش بیابی نسبت به آن از واژه‌ی آنس استفاده نمی‌کنی. (۳)»

بررسی و نقد

اولاً: این توجیه در چهار آیه‌ی مربوط به آتشی که حضرت موسی علیه السلام به هنگام حرکت در بیابان مشاهده کرد تا حدودی قابل قبول است. ولی در آیه ۶ سوره مبارکه‌ی نساء دور از ذهن و غیرقابل توجیه است:

ص: ۷۷

۱- از این قسمت به بعد به خاطر اهمیت کلام بنت الشاطی در بیان تفاوت معنایی کلمات، عین عبارات عربی ایشان هم آورده می‌شود تا برای خواننده‌ی فرهیخته امکان قضاوتی سالم تر فراهم گردد.

۲- الاعجاز البیانی، ص ۲۱۷

۳- . اعجاز بیانی، ص ۲۲۹

« وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح و فأن آنستم منهم رشداً فادفعوا إلیهم أموالهم »

یتیمان را بیازمائید تا چون به سن زناشویی رسند اگر در این زمان در آنها رشدی احساس کردید اموالشان را به خودشان واگذارید « (نساء-۶) (۱)

در این آیه ی شریفه آن گونه که بنت الشاطی تلاش نموده تا انس و آرامش را به مضمون آیه اضافه کند چنین مفهومی به ذهن نمی رسد. ایشان در توجیه چنین معنایی در این آیه گفته است: « لیس الإنیاس هنا مجدد ابصار لظواهر الرشد المادیة الحسیة فی سن البلوغ و لکنه الطمأنینه المؤمنة بالابتلاء و الامتحان إلی أنهم قد رشدوا حقاً . » (۲) «در این آیه مراد از «ایناس» صرف دیدن مظاهر رشد مادی و حسی که در سن بلوغ ظاهر می گردد نیست بلکه مقصود از «ایناس» احساس اطمینان بخشی است مبنی بر اینکه آنان واقعا به سن رشد رسیده اند و این احساس از طریق آزمون و سنجش اعمال و کردار آنان فراهم می گردد. » (۳) همان گونه که دریافت می شود گرفتن معنای انس و آرامش از این سیاق همراه با تکلف است.

دوم اینکه این توجیه وقتی قابل قبول بود که در کلمه مقابل آنس یعنی «ابصر» که بنت الشاطی ذکر کرده است مایه هایی از انس و آرامش دیده نشود. حال آنکه این گونه نیست و آیا می توان گفت که آیات ذیل که ریشه بصر در آن ذکر شده است ، مایه هایی از انس و آرامش وجود ندارد.

(۱) (یوسف / ۹۳) اذهبو یقمیصی هذا فألقوه علی وجه اَبی یأت بصیراً

(۲) «اعراف / ۲۰۱» اذامسَّهُم طائف من الشیطان تذکروا فأذاهم مبصرون

(۳) «یوسف / ۹۶» فَلَمَّا أن جاء البشیر القاهُ علی وجهه فارتدَّ بصیراً

(۴) «آل عمران / ۱۵» و ازواج مطهره و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد

(۵) «غافر / ۴۴» و أفوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

ص: ۷۸

۱- ص ۲۳۰

۲- ص ۲۳۰

۳- اعجاز البیانی ص ۲۱۸

سوم اینکه در هر چهار آیه ی که ریشه های انس در مورد حضرت موسی علیه السلام و دیدن آتش به کار رفته است واژه «لعل» وجود دارد که امید حضرت موسی علیه السلام را به نجات و آرامش نشان می دهد نه آرامش قطعی که حضرت موسی قبل از رسیدن به آتش به آن دست یافته باشد. بنابراین حضرت موسی علیه السلام نمی دانست این آتش چیست که از آن برداشت خوف یا آرامش داشته باشد و هنوز معلوم نشده بود که این آتش مایه ی آرامش است یا خوف.

چهارم اینکه به اعتقاد نگارنده معنا و مفهومی که از انس و آرامش همراه این آیات مشاهده می شود به خاطر سیاق است و ارتباطی با معنایی خود کلمه ندارد. در این آیات ترکیب معنایی و مفهومی آیات، ناخودآگاه معنای انس که هم ریشه آنس می باشد را به ذهن متبادر می کند که با کمی دقت به نظر می رسد این معنا از خود کلمه برداشته نمی شود.

بنابر آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم که بیان بنت الشاطی در تبیین عدم ترادف انس و ابصر قابل تأمل است.

اشاره

تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی :

« جاءت ماده « ح ل ف » فی ثلاثه موضعاً، كلها بغیر استثناء فی الحث باليمين » (۱)

« و أما القسم فیاتی فی الأیمان الصادقه » (۲)

« ماده « ح ، ل ، ف » در سیزده مورد در قرآن به کار رفته که همه آنها بدون استثناء در مقام سوگند شکستن است » (۳) « اما واژه ی قسم در قرآن کریم درباره ی سوگندهای راست آمده است (۴)

بررسی و نقد :

اولاً بنت الشاطی در تبیین عدم ترادف «حلف» و «قسم» گفته است: «عرب می گویند: «حلفه فاجر» = «سوگند بد کار» یا «حلوفه الکاذبه» = «سوگندهای دروغ» اما شنیده نشده است که بگویند: «حلفه بر» = «سوگند درست کار یا حلوفه الصادقه» = «سوگندهای راست مگر آن که چنین چیزی در بیت شعری آمده باشد» (۵).

اولاً آیا پیمان «حلف الفضول» که پیامبر با جوانمردان مکه در حمایت از ضعفای بسته بود یک کاربرد دقیق عرب عصر پیامبر بر رد نظر بنت الشاطی نمی باشد. پیمان و قسمی که سراسر صداقت و راستی و دور از شکستن بود»

دوم اینکه با بررسی کاربردهای لغوی واژه ی قسم در می یابیم که همه جا این واژه در مورد قسم های راست و صادقانه نیست ؛ مثلاً:

ص: ۸۰

۱- اعجاز البیانی، ص ۲۲۱

۲- همان، ص ۲۲۳

۳- . اعجاز بیانی، ص ۲۳۴

۴- . همان، ص ۲۳۶

۵- . همان، ص ۲۳۳

۱- خداوند در مورد شیطان در آیه شریفه ی ۲۱ اعراف می فرماید: «و قاسمَهُما انی لکما لمن الناصحین»

« برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم» و حال آنکه قبلاً شیطان قسم خورده بود که کمر به گمراهی بنی آدم بسته است و روشن است که چنین قسمی دور از حقیقت و صداقت است.

۲- در آیه شریفه ی « و اقسامو بالله جهد ایمانهم لئن امرتهم لیخرجن قل لا تقسموا طاعه معروفه (۱)»

اگر قسم ذکر شده راست بود و با شکستن همراه نبود، نیازی نبود خداوند بفرماید قسم نخورید و به جای آن اطاعتی پسندیده بیاورید. « و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی بی شک [برای جهاد] بیرون خواهند آمد. بگو: سوگند مخورید. اطاعتی پسندیده [بہتر است]

پس همان گونه که در دو مثال بالا ملاحظه شد بر خلاف نظر بنت الشاطی واژه قسم همیشه در کاربرد های قرآنی اش توأم با صداقت و راستی و نشکستن قسم نیست.

۳- و یوم تقوم الساعه یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعته کذلک کانوا یوفکون (۲) و « روزی که رستاخیز بر پا شود مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی بیش درنگ نکرده اند [در دنیا هم] این گونه به دروغ کشانیده می شدند.» در این آیه نیز خداوند به صراحت قسم آنها را دروغ می داند.

بنابر آنچه در بالا ذکر شد روشن می شود بر خلاف آنچه بنت الشاطی پنداشته است واژه ی «حلف و قسم» مترادف هستند.

ص: ۸۱

۱- (نور/۵۳)

۲- روم / ۵۵

تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی

بنت الشاطی این دو کلمه را مترادف ندانسته و در بیان عدم ترادف در میان آنها گفته است: « و ترى البیان القرآنی يستعمل لفظ « زوج » حیثما تحدث عن آدم و زوجته، علی حین يستعمل لفظ « امرأه » فی مثل: العزیز و امرأه نوح و امرأه فرعون ...

و تندبّر سیاق استعمال القرآن للكلمتين :

کلمه زوج تأتی حیث تكون الزوجیه هی مناط هی مناط الموقف : حکمه و آیه او تشریعاً و حکماً... فإذا تعطلت آیتها من السكن و الموده بخیانته أو تباین فی العقیده فامأه الزوج : امرأه العزیز ... امرأه نوح ... امرأه فرعون ... و امرأه لوط

و حکمه الزوجیه فی الأنسان و سائر الکائنات الحیه من حیوان و نبات، هی اتصال الحیاه بالتوالد و فی هذا السیاق یكون المقام للكلمه زوج و زوجین و ازواج من ذکر و أنثی ... فإذا تعطلت حکمه الزوجیه فی البشر بعقم أو تدمل فامرأه لازوج کالآیات فی إمرأه ابراهیم و امرأه عمران» (۱)

« در قرآن کریم شاهدیم که زمانی که از آدم و همسرش سخن به میان می آید کلمه ی زوج به کار برده می شود.

این در حالی است که در مواردی چون همسر عزیز، همسر نوح، همسر لوط و همسر فرعون از واژه ی «امرأه» استفاده شده است...

ما به تأمل در سیاق استعمال این دو واژه در قرآن می پردازیم و این تأمل ما را به رازی که در دلالت این دو واژه نهفته است رهنمون می گردد:

ص: ۸۲

واژه ی زوج یا همسر زمانی به کار می رود که مسأله ی زوجیت یا جفت بودن مرد برای زن محور و معیار سخن اصلی آیه است که یا حکمت و آیتی را بیان می دارد و یا در مقام تشریح و تبیین حکمی است...

اما هر جا آنچه که آیت زوجیت است یعنی آن آرامش و دوستی و مهربانی به سبب خیانت یا ناسازگاری در عقاید رخت از میان بر بسته باشد دیگر زوج نیست بلکه امرأه (زن) است چنانچه می خوانیم امرأه العزیز و امرأه الفرعون ، امرأه نوح، امرأه لوط

فلسفه ی ازدواج در انسان و سایر موجودات زنده اعم از حیوان و گیاه، استمرار حیات از طریق توالد و تناسل است در چنین سیاقی است که کلمه زوج، زوجین، ازدواج و من ذکر و انثی می آید... اما زمانی که این فلسفه ی ازدواج در انسان با مسأله ی عقیم شدن یکی از طرفین یا مردن مرد از میان برود دیگر امرأه است نه زوج از قبیل آیاتی که از زن ابراهیم و زن عمران سخن می گوید...» (۱)

بررسی و نقد

اول اینکه بنت الشاطی به آیه ۴۰ سوره ی مبارکه آل عمران اشاره می کند و می گوید وقتی همسر زکریا بچه دار نشده بود خداوند با خطاب « امرأه» از او یاد کرده است: « قال رب ائنی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقرة » = « گفت پروردگارا چگونه مرا پسری باشد در حالی که به پیری رسیده ام و زخم نازا است » ولی وقتی بچه دار شد خداوند در سوره مبارکه انبیاء آیه ۹۰ به جای تعبیر « امرأه» از زوج استفاده کرده است:

انبیاء ۹۰: « فستجبنا له و هبنا له یحیی و اصلحنا له زوجه انهم كانوا یسارعون فی الخیرات....»

« آن گاه « دعای » او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته گرداندیم. البته آنها در کارهای نیک می شتافتند... »

ص: ۸۳

اگر این کاربرد را برای واژه ی «امراه» مطلق بدانیم در توجیه آیه ۳۵ سوره مبارکه آل عمران ناتوان می شویم، زیرا در این آیه «امراه عمران» در حالی بیان شده است که همسر عمران علیه السلام به حضرت مریم علیها السلام باردار بود و از عقیم بودن میرا:

آل عمران ۳۵:

«اذ قالت امرأت عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محرراً...» = «چون زن عمران گفت: پروردگارا آنچه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده [از مشاغل دنیا و پرستشگر تو] باشد...»

دوم اینکه بنا به نظر بنت الشاطی در قرآن کریم هر کجا ناسازگاری و عدم آرامش در بین زوج مطرح است و صحبت از طلاق است خداوند از واژه ی «امراه» استفاده کرده است. این نظر با آیه ی ۳۷ سوره ی مبارکه ی احزاب همخوان نیست چرا که در این آیه خداوند خطاب به حارث که بر اساس ناسازگاری خواهان طلاق همسرش زینب بود می فرماید: «... امسک علیک زوجک...» در صورتیکه اگر نظر بنت الشاطی در این موضوع صائب بود باید از واژه ی امراتک استفاده می شد.

سوم اینکه در سوره ی مبارکه ی نساء آیه ۲۰ عبارت زوج عمومیت و اطلاقی دارد که با هیچ یک از توجیهاات بنت الشاطی سازگار نمی باشد «و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج.....» = «و اگر خواستید همسری [دیگر] به جای همسر [یش خود] ستانید» در این آیه ی شریفه در مقام طلاق از واژه «زوج» استفاده شده و این دقیقاً بر خلاف نظر بنت الشاطی است.

ص: ۸۴

اشاره

تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی

« لفظ الإنس يأتي في القرآن دائماً الجن على وجه التقابل. يطرد ذلك و لا يتخلف في كل الآيات التي جاء فيها اللفظ قسماً للجنو عددها ثمانى عشره آيه و ملفظ الإنسيه فيه بما تعنى من نقيض التوحش هو المفهوم صراحه من مقابله بالجنفى دلالتها اصلاً على الخفاء الذى هو من ظواهر ... التوحش ... و أما الأنسان فليس مناط إنسانيه فيما نستقرئى من آيات البيان المعجز كونه مجرد إنس و إنما الأنسانيه فيه ارتقاء إلى اهليه التكليف و حمل أمانه الأنسان و ما يلاس ذلك من تعرض للابتلاء بالخير و الشر» (۱)

« واژه ی انس در قرآن پیوسته در کنار جن و به صورت عنصر متقابل آن می آید این مسأله در همه ی آیات هیجده گانه ای که در آنها این واژه به عنوان نوعی در برابر جن آمده کلیت دارد و حتی یک مورد نیز تخلف از آن مشاهده نمی شود. ویژگی معنایی «انس بودن» به معنی نقيض توحش است که به صراحت از تقابل این واژه با واژه جن به دست می آید که مدلول اصلی آن خفا و پوشیدگی و این خود از مظاهر توحش است. ... اما در مورد انسان چنان که از استقرای آیات کتاب اعجاز برداشت می کنیم ملاک انسان بودن او صرف «انس بودنش» نیست بلکه انسان بودن به مفهوم ارتقاء یافتن به درجه ی شایستگی پذیرش تکلیف و بردوش کشیدن بار امانت انسان و تحمل آزموده شدن به خیر و شرّی است که از لوازم بردوش کشیدن آن بار امانت می باشد» (۲)

بررسی و نقد

بنت الشاطی در بیان عدم ترادف دو واژه ی «انس» و «انسان» مطالبی گفته است که در بالا ذکر شد - قابل تأمل - ولی آنچه در این موضع اهمیت بیشتری دارد آن است که :

ص: ۸۵

۱- الأعجاز البیانی، صص ۲۳۳ و ۲۳۴

۲- اعجاز بیانی، صفحه ۲۴۸ و ۲۴۹

اولاً بنت الشاطی جن را مقابل انس می داند و توحش را همراه و ملازم جن. در حالی که جن به عنوان یک موجود مکلف که مؤمن و کافر دارند شبیه انسان می باشد با این تفاوت که از دیده ها مخفی است و از دیده ها پنهان بودن ربطی به وحشی یا وحشی نبودن آن ندارد. شاید جن را مظهر توحش دانستن برگرفته از اعتقادات عوام باشد که از جن موجودی ترس آور و خیالی ساخته اند.

دوم اینکه بنت الشاطی یکی از دلایل عمده ی عدم ترادف این دو واژه را این می داند که واژه ی انس همیشه در مقابل جن قرار می گیرد و می گوید: «این مسئله در همه ی آیات هیجده گانه ای که در آنها این واژه به عنوان نوعی در برابر جن آمده کلیت دارد و حتی یک مورد نیز تخلف از آن مشاهده نمی شود.» (۱)

حال اگر این معنا برای واژه «انس» به عنوان تفاوت معنایی با واژه ی «انسان» صحیح بود نباید در کتاب الهی واژه ی انسان در مقابل جن قرار می گرفت حال آنکه این گونه نیست و در موارد زیر واژه ی انسان در مقابل جن قرار گرفته است:

حجر ۲۶، ۲۷: «و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون و الجان خلقنا من قبل من نار السموم» = «و در حقیقت انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و بد بو آفریدم و پیش از آن، جن را آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم»

الرحمن ۱۵ و ۱۴: «خلق الانسان من صلصال كالفخار و خلق الجان من مارج من نار» = «انسان را از گل خشکیده ای سفال مانند آفرید و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد»

ص: ۸۶

اشاره

تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی

« كل نعمه فی القرآن إنما هی لنعم الدنيا علی اختلاف انواعها.

یترد ذلك و لا یتخلف فی مواضع استعمالها مفردا و جمعها و عددها ثلاثه و خمسون موضعاً. و أما صیغه النعیم فتأتی فی البیان القرآنی بدلاله اسلامیة، خاصة بنعیم الآخرة. یترد أيضا و لا یتخلف» (۱)

« در هر جای قرآن واژه ی « نعمت » آمده بر نعمت های دنیوی از انواع مختلف آن ، دلالت می کند و این مسئله در سرتاسر قرآن عمومیت دارد و در همه ی موارد پنجاه و سه گانه ی استعمال این کلمه ، خواه به صورت جمع و خواه به صورت مفرد حتی یک مورد استثنا نتوان یافت.

اما واژه ی « نعیم » در هر جا در قرآن کریم آمده است در بردارنده ی مفهومی اسلامی و مربوط به نعمت آخرت است و این مسئله نیز عمومیت دارد و در همه « آیات نعیم » که شمار آنها شانزده آیه است حتی یک مورد استثنا نیست» (۲)

بررسی و نقد

بخشی از عین عبارات بنت الشاطی در بیان معنای نعیم آورده می شود سپس به توضیحی در این باره پرداخته می شود: « و أما صیغه النعیم فتأتی فی البیان القرآنی بدلاله اسلامیة ، خاصة بنعیم الآخرة» (۳)

مترجم محترم این کتاب این عبارت را این گونه ترجمه کرده است : « اما واژه ی نعیم در هر جا در قرآن کریم آمده ، در بردارنده ی مفهومی اسلامی و مربوط به نعمت آخرت است »

ص: ۸۷

۱- الأعجاز البیانی، ص ۲۳۵

۲- . اعجاز بیانی ، ص ۲۵۰

۳- . الاعجاز البیانی، ص ۲۳۵

به نظر می رسد ترجمه کمی از اصل متن، انحراف دارد و عبارت «خاصه» در ترجمه نیامده است بنابراین باید این گونه ترجمه می شد: «اما واژه ی نعیم در هر جا در قرآن کریم آمده در بردارنده ی مفهومی اسلامی، خاصه نعمت آخرت است»

با این توضیح به نقد و بررسی نظر بنت الشاطی در ارتباط با این دو کلمه می پردازیم:

اولاً: به بررسی واژه نعمت در سیاق آیات ۶ تا ۱۱ سوره مبارکه ی الضحی می پردازیم:

«الم یجدک یتیمًا فأوی و وجدک ضالًّا فهدی و وجدک عائلاً فأغنی فأما الیتیم فلا تقهر و أمّا السائل فلا تنهر و اما بنعمه ربک فحدث» «مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد؟ و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد و تو را تنگ دست یافت و بی نیاز گردانید و اما [و نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار و گدا را مران و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی»

علامه طباطبائی رحمه الله علیه و عموم مفسران هدایت در این آیه را به یکی از موارد اسلام، ایمان و هدایت الهی و نعمت قرآن کریم تفسیر کرده اند: «مراد از ضلال در اینجا گمراهی نیست بلکه مراد عدم هدایت و منظور از هدایت نداشتن رسول خدا(صلی الله علیه) حال خود آن جناب است و یا صرف نظر از هدایت الهی می خواهد بفرماید اگر هدایت خدا نباشد تو و هیچ انسانی دیگر از پیش خود هدایت ندارید مگر به وسیله ی خدای سبحان، پس رسول خدا (صلی الله علیه) هم نفس شریفش با قطع نظر از هدایت خدا ضاله و بی راه بود. هر چند که هیچ روزی از هدایت الهی جدا نبوده و از لحظه ای که خلق شده بود ملازم با آن بود و در نتیجه آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید: «ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان»

(۱)

خداوند در این آیه یکی از مصادیق نعمت را همان نعمت هدایت، اسلام، ایمان و قرآن کریم دانسته است. حال آنکه بنت الشاطی گفته است «در هر جا در قرآن واژه ی ((نعمت)) آمده، بر نعمت های دنیوی، از انواع مختلف آن، دلالت می کند و این مسأله در سرتاسر قرآن عمومیت دارد و در

ص: ۸۸

همه ی موارد پنجاه و سه گانه ی استعمال این کلمه خواه به صورت جمع و خواه به صورت مفرد ، حتی یک مورد استثنا نتوان یافت» (۱)

این آیه شریفه نشان دهنده ی عدم صحت بیان بنت الشاطی در عدم ترادف نعمت و نعیم است زیرا همان گونه که ملاحظه شد برخلاف نظر ایشان واژه «نعمت» در خصوص نعمت هایی در بردارنده ی مفهوم اسلامی می باشد و صرف نعمت های مادی و انواع آن نمی باشد.

دوم اینکه واژه ی نعمت در آیه ۱۷۱ سوره ی مبارکه ی آل عمران بر خلاف استقرای بنت الشاطی به نعمت های اخروی تعلق دارد .

« و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتهم الله من فضله و يستبشرون بالذین لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم يحزنون يستبشرون بنعمه من الله من الله و فضله و أن الله لا یضیع أجرالمومنین » = « هرگز کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند ۱۶۹ به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشان و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی برای ایشان است و نه اندوهگین می شوند بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مومنان را تباه نمی گرداند شادی می کنند»

در آیه شریفه فوق واژه ی نعمت به نعمت های گفته شده است که خداوند پس از شهادت به شهدا می بخشد و این برخلاف نظر بنت الشاطی ثابت می کند که واژه «نعمت» و «نعیم» می توانند مترادف باشند.

ص: ۸۹

دلیل سوم بر عدم صحت نظر عدم ترادف بین دو کلمه ی «نعیم» و «نعمت» آیه مبارکه ۵۷ سوره ی الصافات می باشد. در این آیه شریفه نجات از عذاب های اخروی یکی از نعمت های پروردگار شمرده شده است و این بر خلاف نظر بنت الشاطی است که کاربرد لغوی «نعمت» در قرآن را فقط نعمت های دنیوی از انواع مختلف آن دانسته است.

اینک به بررسی این آیه ۵۰ تا ۵۷ سوره ی مبارکه الصافات می پردازیم:

فأقبل بعضهم على بعض يتساءلون قال قائل من هم انى كان لى قرين يقول انك لمن المصدقين أءذا متنا و كنا ترابا و عظاماً أئنا لمدينون قال هل انتم مطلعون فأراه فى سواء الجحيم قال تالله ان كدت لتردين ولولا نعمه ربى لكنت من المحضرين.

« پس برخی شان به برخی روی نموده و از همدیگر پرس و جو می کنند گوینده ای از آنان می گویند: «راستی من [در دنیا] همنشینی داشتم [که به من] می گفت آیا واقعاً تو از باور دارندگانى آیا وقتى مردیم و خاک و (مشتى) استخوان شدیم آیا واقعاً جزا می یابیم؟» [مومن] می پرسد: «آیا شما اطلاع دارید [کجاست]؟» پس اطلاع حاصل می کند و او را در میان آتش می بیند [و] می گوید: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت اندازی و اگر رحمت پروردگار نبود هر آینه من [نیز] از احضار شدگان بودم.

همان گونه که ملاحظه می شود این آیات درباره صحبت بهشتیان با یکدیگر است. یکی از آنها می گوید که من در دنیا دوستی داشتم که به معاد ایمان نداشت. آیا شما او را دیده اید؟ پس از جست و جو او را پیدا می کند و خطاب به او می گوید: «به خدا سوگند چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت اندازی» پس از این ماجرا از نعمت پروردگار یاد می کند که اگر شامل حالش نشده بود از احضار شدگان بود. واژه «نعمت» در این سیاق مربوطه به نعمت های بهشتی است و انحصار آن در نعمت های دنیوی را رد می کند.

دلیل چهارم بر رد نظریه ی ترادف بین دو واژه ی « نعمت » و « نعیم » آیه ۸ از سوره ی مبارکه ی حجرات می باشد در این آیه و آیه ی قبل از آن «دوست داشتنی گرداندن ایمان و ناخوشایند جلوه دادن کفر و فسق در دل مومنان» از نعمت های الهی بر شمرده شده است:

و اعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الامر لعنتم ولكن الله حبب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم و كره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان اولئك هم الراشدون فضلا من الله و نعمه و الله علیم حكيم «و بدانید که پیامبر خدا در میلادن شماست اگر در بسیاری از کارها از [رأی و میل] شما پیروی کند، قطعا دچار زحمت می شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیار است و کفر و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان [که چنین اند] ره یافتگانند. [و این] بخششی از خدا و نعمتی «از اوست» و خدا دانای سنجیده کار است. کاربرد قرآنی نعمت در این آیه مربوط به نعمت های دنیوی و انواع آن نیست و در بردانده ی مفهومی اسلامی است پس اینکه گفته شود نعمت در تمام کاربردهای قرآنی آن در مورد نعمت های دنیوی است و ارتباطی با مفاهیم اسلامی ندارد نظریه ی صحیحی نیست.

در پایان لازم است ذکر شود که در بررسی کاربردهای قرآنی واژه ی «نعمت» غیر از آنچه بیان شد مواردی دیگر وجود دارد که بر خلاف قول بنت الشاطی دلالتی اسلامی و اخروی می توان برای آن بیان کرد و این غیر از توجیهی است که در اعجاز بیانی ادعا شده است.

اشاره

تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی

بنت الشاطی در بیان تفاوت معنایی بین دو ریشه ی «أید» و «قوی» چنین می گوید :

«والملاحظ الاستقرای لسياقها [أید] هو أن كل تأیید فی القرآن، من الله تعالى. يطرد ذلك فی آیاته التسع التي جاء الفعل فيها مسنداً إليه سبحانه، مثبتاً غير منفی ...

و اما القوه، فقد تأتي بمعنی البأس و الجبروت كالذی فی آیات ...

و ليس كذلك التأیید فی الكتاب المحکم مسنداً إلى الله سبحانه و متعلقاً بالصفوه من عباده(۱).

ترجمه

« نکته ای که از استقراء در آیات مشتمل بر کلماتی از ماده «أید» به دست می آید آن است که در سرتاسر قرآن هر جا از تأیید سخن به میان آمده، این تأیید از جانب خداست. این مسأله در سرتاسر قرآن و در همه ی موارد نه گاه ای که در آنها فعل «تأیید» به صورت مثبت آمده و به خداوند اسناد داده شده است کلّیت دارد ... اما در مقابل واژه ی «قوه» در قرآن کریم به معنای ذیل آمده : گاه به معنی قدرت و سلطه و جبروت ... این در حالی است که چنین چیزی در مورد «تأیید» مشاهده نمی شود و در کتاب محکم الهی، پیوسته تأیید به خداوند سبحان اسناد داده می شود و برای بندگان برگزیده ی خداست.»

(۲)

بیان بنت الشاطی در معنی «أید» صحیح است و «أید» در تمام کاربردهای قرآنی اش از جانب خداست یا مربوط به بندگان صالح خدا ولی این که این معنا با ریشه ی «قوی» همراه نیست مطلب غیر دقیقی است زیرا شواهدی در کتاب محکم الهی وجود دارد که این ریشه در مورد خداوند و یا بندگان صالح خدا به کار رفته است :

ص: ۹۲

۱- الاعجاز بیانی ص ۳۴۳

۲- الاعجاز بیانی صص ۳۵۰ و ۳۵۱

۱- بقره / ۱۶۵ : ... أَنَّ الْقَوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

تمام نیرو [ها] از آن خداست.

۲- الذاریات / ۵۸ : إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ

خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است.

۳- هود / ۶۶ : ... أَنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ

پروردگار تو همان نیرومند شکست ناپذیر است.

۴- قصص / ۲۶ :

قالت إحداهما يا أبتِ أستاذجره إنَّ خَيْرَ مِمَّنْ استأجرت القوی الأمين

یکی از آن دو [دختر] گفت: «ای پدر، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی. هم نیرومند [و هم] درخور اعتماد است.»

۵- شوری / ۱۹ :

الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز

خدا نسبت به بندگانش مهربان است. هر که را بخواهد روزی می دهد و اوست نیرومند غالب

۶- کهف / ۳۹ :

لا قوه الا بالله ... نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست ...

در این معنا مثال های زیاد دیگری نیز وجود دارد. همان گونه که ملاحظه شد بنت الشاطی در بیان مطلب می گوید: «و أمَّا القوه، فقد تأتي معنى البأس والجبروت» و اما «قوه» فقط به معنی قدرت و سلطه و جبروت می آید و در بیان تفاوت معنایی بین دو ریشه «آید» و «قوی» می گوید از جانب خدا و بندگان صالح بودن در ریشه ی قوی نیست و مختص به «آید» است.

در شش مورد مثال بالا- و مثالهای زیادی که در قرآن وجود دارد این مطلب نقض می شود. بنابراین بحث ایشان در عدم ترادف این دو ریشه قابل تأمل است.

اعتراف بنت الشاطی به ناتوانی در اثبات عدم مترادف

دقت در کاربردهای قرآنی واژه‌ها و سیاق بهترین راه برای مشخص کردن معنی دقیق هر واژه است زیرا قرآن تنها متن ثابت از عصر نزول است و آنچه از کاربردهای قرآنی هر واژه فهمیده می‌شود، همان معنایی است که عرب عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن استنباط می‌کرده است.

بنت الشاطی پس از استقراء آیات حامل ریشه ی « وجد » و « ألفی » پی به مترادف بودن آنها می‌برد زیرا این آیات به گونه ای متشابه و یکسان، معنا را منتقل می‌کنند که جای هیچ تردیدی برای مترادف بودن این دو واژه نمی‌گذارند.

نمونه ی بارز آن، دو آیه « ۱۷۰ سوره ی بقره » و « ۲۱ سوره ی لقمان » است. در این دو آیه بدون هیچ تفاوتی فقط دو واژه ی « الفینا » و « وَجَدْنَا » جای خود را به یکدیگر داده اند :

۱۷۰ / سوره ی مبارکه ی بقره :

و اذ اقبل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه ءاباءنا اولو كان ءاباؤهم لا يعقلون شيئاً و لا يهتدون

ترجمه ی فولادوند :

و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می‌کنیم آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته اند [باز هم درخور پیروی هستند.]

۲۱ / سوره ی مبارکه ی لقمان :

و اذ اقبل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه ءاباءنا اولو كان الشيطان يدعوهم إلى عذاب السعير

ص: ۹۴

و چون به آنان گفته شود : آنچه را که خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند : [نه !] بلکه آنچه که پدرانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند ؟

بنت الشاطی پس از بررسی کاربردهای مختلف این دو واژه، به خاطر عدم دستیابی به تفاوت معنایی، به اختلاف های ساختاری و حرفی می پردازد و چنین می گوید :

البته در کنار این از یاد نمی بریم که در قرآن کریم فعل « الفی » تنها سه بار و آن هم فقط به صیغه ی ماضی به کار رفته در حالیکه فعل « وجد » به فراوانی و در صیغه های ماضی، مضارع، معلوم و مجهول آمده است. نکته ی دیگر آن که در آیات قرآن کریم فعل « الفی » به حقیقت که در دلالت بر زمان ماضی است باقی مانده در حالیکه گاه افعال ماضی مشتق از ماده ی « وجد » به صورت صریح و با حروف « سین » و « لن » به زمان حال و یا استقبال و گاه نیز مآلاً و در مقام سخن گفتن از آخرت، به این زمان نقل می یابد ...

آخرین نکته، آن که در زبان عربی ماده « وجد » تصرفات مختلفی را پذیرفته و کلماتی چون « وَجَدَ »، « وجود »، « وجدان »، « موجد » و « وجاده » - در اصطلاح علم مصطلح الحدیث آمده و همچنین فعل « وجد » در صیغه های مختلف مجرّد و مزید و مشتقات آنها صرف شده است.

اما در مقابل در فعل « الفی » که تقریباً به معنی « وجد » می آید چنین تصرفی مشاهده نمی کنیم و این فعل تنها به همین صورت ثلاثی مزید چهار حرفی از باب افعال آمده و در کنار آن ، کلمه ی « لفاء » بر وزن سحاب و به معنی خاک و یا هر چیز بی مقدار و حقیر نیز آمده است. [\(۱\)](#)

ملاحظه می شود که بنت الشاطی در موارد یاده شده، حرفی از تفاوت معنایی بین این دو واژه بیان نکرد. به همین خاطر در پایان می گوید :

ناگزیر می بایست این تفاوت استعمال میان « الفی » و « وجد » در قرآن کریم و در لغت، در بر دارنده ی ویژگی و تفاوت مفهومی خاصی باشد که من بدان راه نیافته ام و شاید نیز این دو کلمه به دو زبان یا دو لهجه ی متفاوت بر می گردد هر چند در این باره نصی ندیده ام. به هر حال خداوند به حقیقت امر آگاه است. (۱)

بنت الشاطی نیز مانند خطابی و دیگران وقتی ناتوان در اثبات عدم ترادف می شود می گوید تفاوت وجود دارد ولی من پی نبوده ام حال آنکه نظریه ای که چنین انسان های محقق و قرآن پژوه را به تکلف وادارد چه جای دفاع دارد. البته حق آن است که با دقت در استعمالات قرآنی و فرهنگ عرب تفاوت های معنایی بیان شود و از مزیت های عدم ترادف بهره مند شویم ولی آنجایی که تفاوتی دیده نمی شود، اعتراف به ترادف بین دو واژه محققانه تر به نظر می رسد.

ص: ۹۶

تفاوت معنایی ارائه شده توسط بنت الشاطی

« تفسیر الفوز بالسعاده والنجاه واضح القرب. مع ملحظٍ من اختصاصه فی القرآن بدلاله اسلامیه، فی فوز برضی الله و رحمہ و رضوانه و نعیم جنته للمتقین من عباده فهو الفوز العظيم و المبین.

و ما جاء من الفوز متعلقاً بالمغانم فی آیه النساء (و لئن اصابکم فضلٌ من الله ليقولنَّ كأن لم تکن بینکم و بینہ مودۀ یا لیتنی کنت معہم فأفوز فوزاً عظیماً)

فعلی سبیل الوهم والغرور. أو كما قال « راغب » : یحرصون علی اعراض الدنیا و یعدون ما نیالونه من الغنیمه فوزاً عظیماً (المفردات) «(۱)»

« تفسیر فوز به سعادت و نجات به روشنی تفسیر نزدیک است و در کنار آن این نکته را نیز باید در نظر داشت که این کلمه در قرآن مفهوم اسلامی خاصی را در بر دارد و بر نایل آمدن به خشنودی و رحمت و رضوان خداوند و بهشت نعمت او از سوی بندگان پرهیزگارش دلالت می کند که همین آن «فوز العظیم» و آشکار است.

اگر هم در یک مورد در آیه نساء/۷۳ فوز در مورد به چنگ آوردن غنایم به کار رفته، آنجا که می گوید: و لئن اصابکم فضلٌ من الله ليقولنَّ كأن لم تکن بینکم و بینہ مودۀ یا لیتنی کنت معہم فأفوزاً فوزاً عظیماً = « و اگر لطفی از جانب خداوند شاملتان گردد - چنان که گویا میان شما و آنان هیچ دوستی وجود نداشته است - گویند: کاش با آنان بودم و با آنان به سعادت بزرگ نایل می آمدم ». اگر چنین چیزی وجود دارد - از توهم نادرست و گمراهی آن منافقان حکایت می کند و چنان است که راغب در المفردات می گوید: آیا دل در پی متاع دنیا دارند و غنیمتی را که به چنگ می آورند « فوز العظیم می نامند . »

ص: ۹۷

گفتار بنت الشاطی در خصوص واژه ی « فاز » اجمالاً موارد زیر را بیان می کند :

۱- کاربرد واژه ی « فاز » در قرآن مفهوم اسلامی خاصی دارد که همان نائل شدن به خشنودی و رحمت و رضوان خداوند و بهشت نعمت او از سوی بندگان پرهیزگارش دلالت می کند .

۲- در مورد آیه ۷۳ سوره مبارکه نساء بیان بنت الشاطی این است که از توهم نادرست و گمراهی آن منافقین حکایت می کند و چنان است که راغب در المفردات می گوید : آنان دل در پی متاع دنیا دارند و غنیمتی را که به چنگ می آورند « فوز عظیم » می نامند .

بررسی و نقد

صاحب کتاب «الاعجاز البیانی لالقرآن کاربردهای ریشه ی « فاز » را اسلامی و در بر دارنده ی مفهوم رضایت خداوند می داند. این در صورتی است که در آیه ۷۳ سوره ی مبارکه ی نساء بدون هیچ شکی، از این مفهوم مبراست و منافقان رسیدن به غنایم و را فوز عظیم می دانند بیان ایشان برای اثبات آن معنا، قابل قبول نیست و در توضیحات ایشان و شاهدی که از مفردات ذکر شده مفهومی اسلامی که در بردارنده ی خشنودی و رضایت خداوند باشد، نیامده است. فوز و سعادت که در این آیه آمده سخن منافقانی است که رسیدن به غنائم را سعادت و رستگاری می دانستند و این ارتباطی با بیان بنت الشاطی ندارد.

همان گونه که ملاحظه شد تکلف بنت الشاطی در اثبات عدم مترادف در بین واژه ی « فاز » و « سعد و نجا » دور از ذهن است و بهتر آن است که این دو واژه را مترادف بدانیم.

اشاره

بنت الشاطی در آیه ۶۴ سوره مبارکه آل عمران تفسیر سَوَاء به عدل را قابل قبول می داند و به نوعی به مترادف بودن آن اعتراف می کند :

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ اللَّهَ ...

یعنی :

بگو : ای اهل کتاب به سوی عقیده ای آید که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه جز خداوند را نپرستیم ...

بیان بنت الشاطی را ملاحظه بفرمائید :

« و تفسیر سواءٍ بعدل فی آیه آل عمران، قریب، ففی العدل دلالة المساواة الأصلية فی المادة لا تنفک عنها فی السوی المعتدل المستقیم و فی الأستواء بمعنی الاعتدال أو التعادل اذ كان من طرفین و الوسط.

و ان كان العدل قد غلب استعماله فی الأحكام و ما یجری مجراها و السوی فی الاعتدال و الأستقامه و سواء فی التساوی و التعادل و التكافوها « (۱)

ترجمه:

« تفسیر سواء به عدل در آیه آل عمران، تفسیری نزدیک و مقبول است چه اینکه عدل مفهوم مساوات را به عنوان مفهوم اصلی این ماده در بر دارد و این مفهوم در استعمالات مختلف این ماده از آن انفکاک نمی پذیرد خواه در « سَوَى » به معنی معتدل و راست و خواه در « استواء » به معنی اعتدال و یا به معنی تعادل در صورتی که استواء از طرفین برقرار باشد.

ص: ۹۹

البته به رغم این مطالب غالباً کلمه ی عدل در احکام و مقوله هایی از این قبیل، کلمه « سؤی » در اعتدال و استقامت و « سواء » در تساوی، تعادل و تکافؤ به کار می رود « (۱) »

همان طور که ملاحظه می شود ایشان ابتدا تفسیر « سواء » به « عدل » را نزدیک و قابل قبول می دانند و در نهایت می گویند کلمه ی عدل غالباً در احکام و مقوله هایی از این قبیل به کار می رود. بنابراین مترادف در این دو کلمه پذیرفته می شود و این که غالباً کلمه ای در معنایی به کار می رود نمی تواند دلیل جامعی برای عدم مترادف باشد و در مباحث مترادف تاکنون چنین مطلبی مطرح نشده است.

ص: ۱۰۰

۱- الاعجاز بیانی قرآن صص ۴۰۱ و ۶۰۲

اشاره

بنت الشاطی پس از آنکه بین دو کلمه ی فلک و سفینه و دو کلمه ی مشحون و الممثلته تفاوت معنایی پیدا نکرده است بدون هیچ دلیل قانع کننده ای می گوید من احساس دوری دارم که اینها با هم تفاوت معنایی دارد: « ذلك ماالمحه من بعيد » (۱) « من چنین احساس دوری در این باره دارم » (۲) و این گونه اظهار نظر در عالم تحقیق قابل قبول نیست.

ملاحظه بفرمایید :

« و تفسیر الفلک بالسفینه هو القریب المتبادر و یؤنس إلیه أن القرآن استعمل « سفینه » فی قصه نوح و الطوفان بآیه العنکبوت ۱۵ : فَأَنْجِنَاهُ و اصحاب السفینه و جَعَلْنَاهَا آيَةً للعالمین.

و ان كنت مع ذلك أطیل التدبر فی آیات الفلک الثلاث و العشرین و لیس فی القرآن کلمه السفینه الا فی آیه العنکبوت و آیتی الکهف خبراً عن موسی و صاحبه و فانطلقا حتی إذا رَکبا فی السفینه خَرَقَهَا و أما سفینه فکانت لمساکنین یعملون فی البحر فأردتُ أن اعیبها و کان وراءهم ملکٌ یأخذُ کلَّ سفینه غصباً فهل یكون فی الفلک ما یربطها بالفلک فی آیات القدره الألهیه و النظام الکونی و تكون السفینه لمجرد المركب المائی ؟ « ذلك ماالمحه من بعيد. »

و كذلك تفسیر المحشون بالممتلی، قریب و ان كنت المح فی الشحنه حسّ الدلاله علی اقصى ما تحتمله الفلک من امتلاء و قد تقول ملأت المكان لاترید الا القدر الذی يتسع له دون أن « تشحنه بنوع من الضغط و الحشد . والله اعلم » (۳)

ص: ۱۰۱

۱- الاعجاز بیانی ص ۳۹۶

۲- الاعجاز بیانی قرآن ص ۴۰۲

۳- الاعجاز بیانی صص / ۳۹۵ و ۳۵۶

((تفسیر فلک به کشتی تفسیری نزدیک است و بلکه همین معنا از این کلمه تبادر می کند و به علاوه این نیز تفسیر مزبور را تقویت می نماید که در قرآن کریم در داستان نوح و طوفان از واژه ی سفینه استفاده شده است آنجا که می گوید :

عنکبوت / ۱۵ : فَأَنْجِينَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ = « ما او و کشتی نشستگان را نجات دادیم و این را آیتی برای جهانیان گرداندیم. »

به رغم آنکه در آیات بیست و سه گانه ی مشتمل بر واژه ی فُلْک تأملی فراوان کرده ام و به رغم آن که در قرآن کریم تنها در سه مورد یعنی در آیه عنکبوت و دو آیه کهف / ۷۱ و ۷۹ در ماجرای موسی و خضر کلمه سفینه به کار رفته است آنجا که می گوید : فانطلقا حتی اذا ركبنا فی السفینه حرقها و أمیا السفینه فکانت لمساکین یعملون فی البحر فأردت أن اعیبها و کان وراءهم ملک يأخذ کل سفینه غصباً= پس روانه شدند تا چون بر یک کشتی سوار شدند آن را سوراخ کرد ... اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب سازم و در تعقیب آنان پادشاهی بود که هر کشتی ای را غصب می کرد»

- به رغم این تأمل و به رغم توجه به این نکته - هنوز این مطلب برایم صورت یک پرسش را دارد که : آیا در واژه ی فلک مفهومی نهفته است که آن را به فلک و آیات قدرت الهی در نظام عالم هستی پیوند می دهد و واژه ی سفینه بر یک وسیله نقلیه آبی دلالت می کند ؟ من چنین احساس دوری در این باره دارم.

تفسیر مشحون به ممتلی « پر » نیز تفسیری مقبول و نزدیک است هر چند من در واژه ی « شحن » نوعی دلالت بر پر کردن کشتی تا آخرین حد گنجایش آن احساس می کنم چنان که گاه ممکن است بگوئید : « ملأت المكان »

و مقصودتان آن باشد که تا اندازه ای که آن مکان به راحتی گنجایش داشته آن را پر کرده اید بی آنکه مقصودتان این باشد که به زور و با فشار آن را پر کرده اید. البته خداوند خود به حقیقت امور آگاه است»^(۱)

همان گونه که ملاحظه کردید بنت اشاطی بدون هیچ دلیل قانع کننده ای می گوید من احساس دوری دارم که اینها با هم تفاوت معنایی دارد: « ذلک مالمحه من بعید »^(۲) « من چنین احساس دوری در این باره دارم »^(۳) و این گونه اظهار نظر در عالم تحقیق قابل قبول نیست.

ص: ۱۰۳

۱- اعجاز بیانی قرآن ص ۴۰۳

۲- الاعجاز بیانی ص ۳۹۶

۳- الاعجاز بیانی قرآن ص ۴۰۲

در این فصل بررسی و نقد دیدگاه و روش بنت الشاطی هر یک جداگانه مطرح می گردد. در نقد دیدگاه بنت الشاطی مواردی قابل تأمل است. اول اینکه از برخی از آیات قرآن برداشت می شود که کتاب روشن و مبین خداوند متعال که به زبان عربی نازل شده است و بارها در قرآن کریم بر این معنا تأکید شده است باید همان خصوصیت زبانی زبان عربی را داشته باشد تا برای مخاطب قابل فهم باشد. پس اگر مترادف در زبان عربی وجود دارد در زبان قرآن نیز وجود دارد. دوم اینکه بر خلاف گفته ی بنت الشاطی، شاهدی مبنی بر فهم اعراب عصر نزول از عدم مترادف در قرآن به عنوان یک اعجاز بیانی نداریم. سوم اینکه تفاوت معنایی، که یک کلمه در سیاق های مختلف دارد ربطی به معنی خود واژه ندارد و نباید این تفاوت های معنایی سیاق را در بیان عدم مترادف به کار گرفت. چهارم اینکه خود بنت الشاطی در بعضی موارد اعتراف به ناتوانی در بیان اثبات عدم مترادف داشته است. پنجم اینکه غیر از بنت الشاطی بزرگان دیگری مانند خطابی و ابن الاعرابی نیز اعتراف به ناتوانی در بیان عدم مترادف بعضی کلمات کرده اند با اینکه خود از مدافعان سرسخت عدم مترادف بوده اند. ششم اینکه ماهیت اثبات عدم مترادف، بنا به دلایلی که ذکر شده است، ماهیتی، دست نیافتنی است. و اما در نقد روش بنت الشاطی پس از مطالعه ی کل کتاب اعجاز بیانی ده مورد به ذهن حقیر آمد که بیان بنت الشاطی در عدم مترادف بین آنها قابل تأمل است و به نظر می رسد او در تبیین عدم مترادف بین آنها به تکلف افتاده است. البته بنت الشاطی در بسیاری موارد در بیان عدم مترادف بین کلمات موفق بوده است که نمونه هایی ذکر شده است. مثلاً در بیان عدم مترادف بین جفت واژه های ((رؤیا و حلم))، ((نأی و بعد)) و ((انداد و مثل)) موفق بوده است ولی در موارد اندکی - که بالغ بر ده جفت کلمه می شود - بیان بنت الشاطی در عدم مترادف آنها ناقص و متکلفانه به نظر می رسد. این ده جفت واژه عبارتند از: ((انس و ابصر))، ((حلف و قسم))، ((زوج و امرأه))، ((انس و انسان))، ((نعمت و نعیم))، ((یؤید و یقوی))، ((الفی و وجد))، ((فاز و سعد))، ((سواء و عدل)) و ((فلک و سفینه)). بنا بر این دیدگاه عدم مترادف در قرآن مجید، دیدگاه قابل دفاعی نیست.

الحمد لله و السلام علی من اتبع الهدی

- ١- ابو عبيد قاسم بن سلام، لغات القبائل الواردة في القرآن الكريم، پژوهش طلب عبدالحميد، كويت
- ٢- احمد بن فارس، الصحابي في فقه اللغة و سنن العرب في كلامها، القاهرة، مطبعة المؤيد، ١٣٣٨ هـ - ١٩١٠ م
- ٣- الانباري محمد بن قاسم، كتاب الاضداد، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ناشر: مكتب العصريه، بيروت
- ٤- الخطابي، ثلاث رسائل في اعجاز القرآن، تحقيق محمد خلف الله احمد و محمد زغلول سلام، ناشر: دارالمعارف مصر، قاهره ١٩٧٦ م
- ٥- راغب اصفهاني، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه ي حسين خدا پرست، زير نظر عقيقي بخشايشي، قم، دفتر نويد اسلام، ١٣٨٧
- ٦- زرکشي محمد بن بهادر، البرهان في علوم القرآن، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، نشر دارالاحياء الكتب العربيه، ١٣٧٦
- ٧- زمخشرى محمد بن عمر، الكشاف عن حقايق التنزيل، نشر دارالفكر، ١٣٥٦
- ٨- شهيدى سيد جعفر، زينب دختر على عليه السلام، قم، نشر مشعر، ١٣٧٤ ش
- ٩- سيوطى عبدالرحمن بن ابى بكر، الاتقان في علوم القرآن، ترجمه ي محمد جعفر اسلامى نشر بنياد علوم اسلامى، ١٣٦٢
- ١٠- سيوطى عبدالرحمن بن ابى بكر، المزهر في علوم اللغة و انواعها، تحقيق محمد احمد جاد المولى - محمد ابوالفضل - على البجاوى مكتبه دارالتراث، ١٣٦٨
- ١١- صبحى صالح، دراسات في فقه اللغة، دارالعلم للملايين، ١٣٧٩ هـ

- ۱۲- طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه ی سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر محمدی، ۱۳۶۲
- ۱۳- طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۵
- ۱۴- طیب حسینی سید محمود، با بنت الشاطی در التفسیر البیانی، آئینه ی پژوهش، ش ۱۱۳، آذر-دی ۱۳۸۷
- ۱۵- طیب حسینی سید محمود، چند معنایی در قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸
- ۱۶- عایشه عبدالرحمن بنت الشاطی، بنات النبی علیه السلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۶ق
- ۱۷- عایشه عبد الرحمن بنت الشاطی، عقیده بنی هاشم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۶ق
- ۱۸- عایشه عبد الرحمن بنت الشاطی، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه ی حسین صابری، تهران، انتشارات علمی فرهنگی ۱۳ش
- ۱۹- عایشه عبد الرحمن بنت الشاطی، الاعجاز البیانی للقرآن و مسائل ابن ازرق، قاهره، الناشر: دارالمعارف
- ۲۰- عبدالنواب رمضان، مباحثی در فقه اللغه و زبان شناسی عربی، ترجمه ی حمید رضا شیخی، نشر آستان قدس رضوی،
۱۳۶۷
- ۲۱- عسگری حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغه، ترجمه ی محمد علوی مقدم، نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳
- ۲۲- عمر بن عثمان سیویه، الکتاب، نشر ادب الحوزه، ۱۳۶۲
- ۲۳- فهد بن عبدالرحمن بن سلیمان رومی، اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر، ج ۳، عربستان سعودی، ادارات البحوث
العلمیه، ۱۴۰۷ق
- ص: ۱۰۶

۲۴- کریمی نیا مرتضی، بنت الشاطی دانشنامه ی جهان اسلام، ج ۴، غلامعلی حداد عادل، بنیاد دایره المعارف الاسلامی، تهران، ۱۳۷۷ش

۲۵- محمد بن عبدالرحمن، بن صالح الشایع، الفروق اللغویه و اثرها فی القرآن، مکتبه العبیکان، الرياض ۱۴۱۴هـ-۱۹۹۴م

۲۶- المنجد محمدنورالدین، الترادف فی القرآن الکریم، دارالفکر، ۱۹۹۷

۲۷- سایت: www.hawzah.net/magazines/

ص: ۱۰۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

